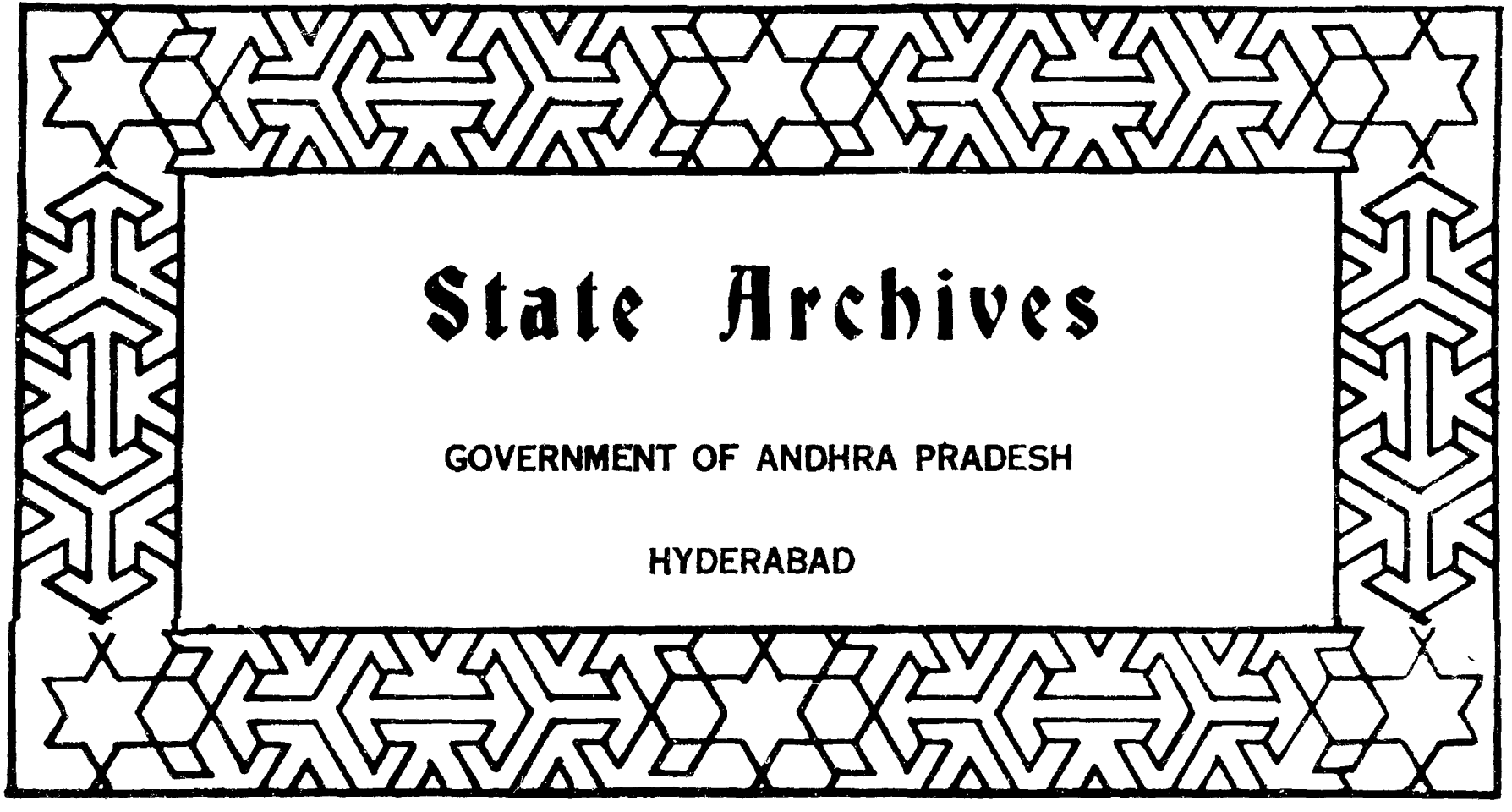
State Archives
GOVERNMENT OF ANDHRA PRADESH
HYDERABAD

State Archives

GOVERNMENT OF ANDHRA PRADESH

HYDERABAD

مسودہ خط بنام نظام علی خاں

Acc. No. 1137

مسودهٔ خط بنام بندگانی نظام علیخان مرسله سکندرآباد

کنار کشیدند و هم نادم نشده مردانگی خود را شهار ساخت زهی در ذات
ملازمان درگاه که در جلدوی آن خطاب مظفر املاک سرفراز گردید با انکه قوت
انجا رسید که صاحبزاده والا قدر بالفعل این مهم رحمت نیافتند و اهم الامور کار
زمام ریاست از سرکار حضور باختیار اوست مختار شد و در رکاب صاحبزاده تعیین
گردید رفته رفته آن مختار کار نواح این ضلع را از خوف و هراس افواج امید دولت
بهبود انستند بامید ورغبت سپاه و چپانیدن مورچال بکوه رم کنده از اطمینان
خاطر برداختند بقول انکه ماه مهر در خشند چون پنهان شود شب تیره باز یکسر
سپیدان شود آحافظ فرید که چندی در ایام وکالت حضور از اینجا آمده از
ترقیع بعضی حرکات در پهپا شتر و باز حسب الاجازه حضور رسیده روانه
حیدرآباد گردید و او را خطاب موئید الدوله داده بهزار سوار و پانزده تعیین افسر
و لشکر را به مورچال مامور گردید آن احمق شعار که ایام دماغش آماده باد
نخوت بود و کاهی از زم سرکار را از ابا و اجداد خود بچشم ندیده بکفایت ایشکام
که اصلاً مناسب نبود و حلاوت تعیین خود در دولت اصفیه غنیمت شمرده
خود را سپاه کامل مشهور ساخته از رسیدن افواج سرکار باین قرب جوار تامل
در تعیین غازیان نصرت کیش بمقابله آنها خلاف آئین سلطنت و اقتدار
امور مملکت متصور منصب و ضبط نکوس خود حسب مکوش آنها رسانیدن لازم
دانسته

چون نهال عیش او بوج نموده مرکز دولت امید آنها غرق بحر فنا میکرد
و نام اکبر بر در حیز نمیماند و کلاه سیاه آنها بر دیار خواهد برداخت اراده
استیصال دولت حضرت کبریا بر تمیز از فضلای ایزدی مرتب آمده بخاطر او
سایه کبریا را کرچی او شاه بخت چکونه کسی زور بر تاج و تخت
خیال باطل و اندیشه لاطائل کرد سر آنها بچیده آخر الامر وبال خواهند
مستصرح خدمت اسکندر ملک قدم بسرکار او لواج او دنه و ذخیره هر قدر که باشد
بلا تامل بر رشته دفتر حضور ثبت کرده عین خوشنودی است و فهمایش کار
پردازان این پورتقیمی که مسطور شد ایما کرده که در سیب آنهم بظهور خواهد
رفتن آنها به پورتلیف فرمودن حضرت بفرخندگی بنیاد قیام السلام
و در هر حال سلامت و ترقی دولت ابد مدت که ظهور دین متین سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم از ذات حضرت تعلق دارد و بجان و دل میخواهد هر گاه اراده
و همیشه عزم بندگی بکمال ضرور است و نواب اصفی مکان مغفور نیز بارها تلویح
فرموده لهذا که ملحوظ درگه زمانیان شده درگاه آگهی نیز اما کرده که تمکن
کرده بیجا تردد است نمایند بظهور رساند عمر و دولت افزون
در تزاید باد ۵

وقائع مقابلہ نظام علی خاں

Acc. No. 67

بسم الله الرحمن الرحیم

وقایع مقابله و مجادله سلطان تیپو که با فوج ظفر موج حضرت بندگانی اعلی
قدر قدرت سکندر شوکت دارا مرتبت مشتری رفعت و مریخ صولت
سلیمان حشم فلک خدم خورشید اشتهار کردون وقار رکن السلطنت
آصفجاه نظام الملک نظام الدوله میر نظام علیخان بهادر فتح جنگ
سپه لار یار وفادار قلمی میگردد و میکه خنجر خم دسته خورشید سپاری پنجه
خورشید انور از نیام زنگاری سپهر اخضر شعله ور و در همین هنگامه
شاهبان شهپر سیاه اختر در تو افکن مدت یک هفت کشور گشت
و ماهچه علم ظفر رجم نور پاش فضای بالکل و همان روز حضور نصرت نمود
فوج فوج لشکر که سران زرین کمران مطلا کمر و گردن فرازان فولاد
مغفر جهت تسخیر قلاع و ضبط تعلقات محروسه فتحعلیخان بهادر
الملقب به تیپو سلطان معین و مقرر از انجا که کارکنان قضا و قدر
همواره بر کارسازی سرکار خدیو فریدون فر و یار یاور بندگان
سلیمان شان کیخسرو منظر اند علی التواتر از شش جهت

ولکن ای انا فتحنا لک فتحا مبینا معروض بقدیان بارجهان پناه
دارد چهار سو ندای جان فزای نصر من الله و فتح قریب کوش رس
غازیان سپاه ظفر دستگاه چنانچه مامورین مذورین دو سپه قطره ریز
ایاغ کشته از کنار کشتا تا سر حد دریای نیلاب بهدرا متصرف شده سر
و قلاع آن نواح که در رفعت و حصانت بهمسری سپهری افسر بستند بواجبانی
کلید شمشیر و لران بشیر کبیر و مزرنجخر مفتوح و مسخر اماکن معموره باغی از نسیم طراوت
و نضارت رشک روضه رضوان و خار دیده نرگستان حدیقه جنان لهذا لک
بیکسان و برابر گردید هر چند درین عرصه فوج مخالف تواتر و توالی باحداث
ضرب قیامت آشوب و چند فسون مار افسای مار و سواران زره افراز
شمار دریای و غیره آلات حرب و پیکار بکمال شکوک و اقتدار در برابر فوج
نصرت شعار کرم ساز پیکامه کیر و دار و معرکه آرای کارزار و پشت
کرمی از اعادی رو بمن و انشی بمن رو بعرصه جنگ و مشتعل آتش توپ تفنگ
گشتند لاکن هر دفعه بهنگام لجه شیری و نهاجان چیون دلیری و دست و بازوی
و شمشیر کبری گشاده دران دریای آتش شنا در هوای جنجر از بحر سینه و مرا

سرغوطه دردریا هم شکن موج دریغ وحباب مغفرخته رشفاش صفوف
چهلته
مقاهیر بلطمات حملات مردانه وصدمات یورشهای دلیرانه برهم زده همدستی
کوه نصرت ولنگر افکن ساحل ظفر آمد مدد نیز مری هندت بهر کجا که باشی از دولت سوار
جرار نیزه گذار از خدمت هندت بردمان بهمرای رکاب ظفرانتسابت مامور است
شتاب طی بوس والا دریافته برطبق فرمان واجب الاذعان بعزم تسخیر لاکن
ودندیر وشمس دامن جرأت برزده بادریای ازین موج از رفعت گذشته
بارها بافوج مخالف درخورده بحمایت زمره گذار وطاقت پرداز آمده
بسیاری از قلعجات ومحالات او بخط ضبط درآورده روز بروز در هند فتح تازه
بعهد بختیاران اقلیم شوکت وزور دستان مالیه مدار وغرور کنولیس کورندور
حربکی با جمعیت موفور وتوپخانه لاکهور وهفتاد هزار بارکش خوارده هزار سوار دلیر نژاد
پشان شدید وشکوه شدلوار گلیات برآمده در ملک متهور ومغرور درآمده کوازدان طرف
فتح علیخان بهالک با لشکر قیامت اثر واژدهام سواران حمله آور وانبوه تفنگچیان
شیرشکر با بالصد توپ ازدها پیکر از نقره دولت پرچم کشای لوای کرّ وفرّ
درخارج قلعه مذکور که درحصانت ومتانت همسری باسکندر مشهور را

مثلاً فی یکدیگر کشند آتش خانه خانین بجا یکدیگر سنتی پوچان آتش کار شعله در
دار آتش فشانی از دهای آتشین دم صفحه هوا یک لخت شرر شد صدای
توپهای کلان رعد آوازه زلزله فکن میان زمین و زمان و ادای خمپاره های مهندر
صدا زهره گذار شیر گردون گردان گردید که کلاه پوشان جلادت نشان
باوصف اینکه از هر طرف سحاب هوا بچقماق زنی برق لقلق دستی آتش بار
صاعقه توپ قطره ریز زاله دنگرگ و ابر و بخش لاله زار مرگ بود کلاه گوشه
دلیری بر شکسته و دلیران بکل چیسه کلهای آتشین کلوله دامن مرزه بهای
معجزی ظهور کام زنی عرصه کارزار و سینه سپر کرده سمندر وار شناور لجه نار
و بهدی بیش قدمی صریف را پیش نشده متصرف ابادی بیرون حصار
و رشته تاب کمند تدبیر تسخیر قلعه گردند که قلعه از کشتی حصار و اجار
موجه بحر خونخوار گرداب اضطرار طوفانی دید لنگر گسل تاب قرار و دریند
سلامتی قلعه کالای جان را خریدار آمده بازار بیع و شری را گرم نمود غرضکه
سران فرنگ در معرکه جنگ علم افراز عرصه نام و ننگ و بهادر موصوف
بلطف یزدان بسر رشته تمکن کرم آهنگ و طرفین نظر بانتظام سازو برگ

تمکن

جهانی مفید ملک و در رنگ کشند چون تو بیش بند طبع آتش مزاجان
فرنگ سواره بیمنای میدان جنگ بعل در آتش و هوای بیکار شعله دش
میباشند منور خراحات بیکار شبیه خون چکان و شواعل بحار به مرکور افکن
دماغ آسمان بعد از سرکشی اغاز و بعزم سری رنگ بیش کرم مرکتاز و بقاعله
سه قبر بخر بیکان موسوم کریکت برکنار کاوری رایت افروز و زینجانب لوای
فتح شکست التوای فتح علیخان نیز برسم استقبال در استیزار آمد برکنار کاوری
مولفان زوله
آن دو دریای آتشین موج که بتلاطم موج آسمان روشن زور فجه بلال کرد و بله
ورد ناب لطمات قیامت شورش سفینه مهر در بحر اخضر شهر سرکرم بتابه
مرکب ملتفی و متموج ملتفات کتاب
دو دریای آتش بجوش آمدند هم ابر بلا در خروش آمدند
زخون دلیران و پیکان نیز زبس لاله خضر آسمان لاله ریز برق دستے تو بجهان
برق افگن خرمن حیات دوست دشمن و شرکاری تفنگچیان صاعقه زن
جولان بهمن تیره کردید و بمدم و میدان کلهای آتشین کلوله کلکونه آرای چهر هوا
و جویبار شرابی از خون بلال غازه بند رخساره غرامیدند که در چنین
استعمال نایره حرب و ضرب که دیده برق از مارقه سیف و سنان خیره
و مردمی روزگار از بیجان کرد و غبار تیره بخت خلف فتح علیخان بهادر

شیر سلطان با جمعی از شیران بیشه وغا و نمران میدان هیجا در کمال کمین
مستعد کارزار بقهر بهوای نیت بلند و باد پای همت ارجمند و رزق مراد
باد پای آتش عنان دران محیط خونخوار شناور و بشمشیر آتش نار بکسر کمان
بالا مرز حرخ والا کرده بسی ریخته خاک خون موجه باد و دجاری و مجاری
رهچیون سخته کار بجای رسانیده که کشتی انتظام صفوف فرنگ از هم
گسسته بکنار بنای میوندد و بمشاهده این حال شیران افواج ظفر امواج ر
سرکار نصرت مدار و مرسته جلادت دثار که بنا بر لشت پناهی کلاه داران
باغرور و قار برحم طراز وای اقتدار بودند رسم اهانت برانگیخته صمصام
خونخوار تشام ازنیام انتقام برآهیخته بسان سیل جوشان و ابر خروشان
رو بمیدان شدند سپاه مخالف بدیده دیده وری معارضه با لشکر ظفر
اثر از قبیل معاطله بشمه و شر دیده دست از کار پیکار کوتاه و از سر جنگ
گناه اختیار کرده رو گردان و دلیران ظفر نشان طغیانی دریای کاوری
مانع عبور و سد راه مرور فوج نواب دیده بازجلوه آرای فضای بنگلور شدند
بعد این خبر معروض حضور انور گشت که گوهر اکلیل شاهی آماقه کلاه داری
کورنه کلاه

نقش ثانی

نقش نگین فرمان روای جوزنشین کشور کشای مرشد زاده آفاق میرزا علی
خان بهادر سکندر جاه امیر الامرا العظام و اسوة الکبرا الفخام صاحب سیف و قلم
واسطه انتظام امور عالم مشتری خورشید نظر ارسطو تدبیر عطارد دبیر عیسی تقریر بهرام شمشیر
اعظم الامرا بهادر و جمعی از امرایان عالیمقدار و نوینان نامدار و یکه تازان
عرصه جنگ و جانبازان میدان نام فرهنگ پشتی قوی دستان فرهنگ
دفاع و قمع خارین مخالف بدانجانب مرخص و مامور گشته همان روز نشئه
رایت فلک فرسای زلزله افگن خصم اعتصار گشتا و تسخیر قلاع سر راه و انتظام امور
مملکه و مالیه در بست محالات مفتوحه و نوین لشکر کشان فیل تن و پیل تنان
لشکر شکن جهت تسخیر انکنه آن نواح فضای بنکلور جولان گاه دلیران زرین
خفتان فرهنگ دشت انداز دلهای اعدا و مسعد بجان هیچ و بجاه و کلاه داران
فرنگ عیار موکب ظفر کوکب سر مه دیده امید خیمه بر کاب یوس والا مسعود و مجدوا
ملتزم انتقام و در مقام کین خواهی کمر بسته مستعد گشتند که درین عرصه سانحه
قتل حافظ فرید الدین خان المخاطب بموید الدوله معروض ایستادگان پایه سریر
گردون نظیر گردید محلا اینکه در بنکا میکه کواوان رویی مطلع ماهچه رایت ظفر مکر

دیوان لشکر انجم حشر بضبط و ربط ممالک و مکانات یکایک معین و مقرر
کشت خان مذکور کرمش خالص طلا کرده اکثر کیمیا تاثیر خان ذوالجلال اعظم الامرا با
بعضی نامبردهٔ پولاد پوشان این خاندان پولاد ربا و چند ضرب توپ
قلعه شکن و نقابان فرهاد فن خارا کن بضبط قلعه کوه مکنده و تسخیر ماهور شده
او بحکم انکه رعیت نوازی و سرلشکری نه کار ایست نازیده و سری بر سر قلعه
رفته محاصره و سرشته حزم و هوشیاری از دست نداده که لازمهٔ سپهداریست
از دست و قلعه پیش بعد سه پاس شب که خلق فتح علیخان بهادر بکمال جلادت
تیغ بدست با که از نیام سفاکی اینجا علی الفجاءه برسرش رخنه نموده سرداری
از سرش بدر و روی روز افغانش در رنگ طره شبرنگ مهوشان تیره تر
نموده افسوس از ناسازی روزگار که هر چند بدولت دامن خداوندگار کارش
بعلک برآید لیکن یک چشم زدن غبار در بر زین آید چنین است آئین
گردنده دهر که بخندد بر بخت بسیاری بگرید بر کم کاری
راجه قندهار که راجه جوت سنگه نام داشت که با وجود اقرار دلاوران جرار و
گردان خونخوار در بزمگاه و رزم راجه بخت و دولت سپاه

مخالف

مخالف بدیش و بدا ندیش و غبار انگیزی دفعه اضراب و کدورت افزائی
ادخنه انواب و تکرگ ریزی کوالهای زاله انگیزی منجنیق و عراده انشاری
حقه لعل و زبارسته سواران و پیاده با شمشیر زده سوار دلعه شجاعت و تهور دلعه نفس
بر لوحه کینه رقم و منقش گردانید القصه مجددا بحر مهر خدیو بر دو بحر جوش زد
و مناشیر قضا تاثیر بکمال تاکید و تهدید بنام نامی آوران جیوش در باطراف
صادر شد که شیران عرصه کارزار و دلیران معرکه پیکار بعقد سلسله خود داری
نکشته تیغ شیر تاب دشمن کش را آب دهند عزم تسخیر سریر تخت را تاب
دلعه در لوازم جانبازی بجان و جناح کوشند سران سپاه بحر و بر و عرصه خرمان
قهرمان خدیو پناه با وصف اینکه بر خشک و تران و یا رود و کوه شراره تاخت
و تاز قزاقان سپاه ظفر پناه و نهال و شیران بیشه نبرد و تیغ و تیر را فکنده تیز و تیغ بلال
نصرت اندیشه بهیچ یک کاه خیزان کشت کنان و مرغزه سبز آسمان
در عالم خیال محال بمنهج عنان عزم و استقلال یکجا وی یا بحوح ایکونه شتابند
منخل و منزل نا شناخته با ستظهار اقبال عدو مال خدیو لخت و در بعضان
باری ایضا داور و هم کابه فتح و ظفر یار رکاب دولت و اقبال یاور یای کران

دریاشان بسان سیل بلایان و بلای آسمان بعزم سرزنگ بتن
روان شدند و بصد خروش و جوش در بن هوا موج زنان گشتند مواجم
کرد مواکب منصور غبار افکن دیده آسمان و شبیه مراکب سیل نشان شهر افکن
جگر شکاف مردان است فاصله بحکم دی سرزنگ بتن بقرب خیام نصرت
احتشام و مقر دیران فلک انتقام گردید فتح علیخان چون دانست که با ما بسر پنجه
شیران آهنین چنگ آهنگ حربت باخته لذت از مراتع تنع التماس
رنگ بلدان ظفر اقتباس و حاشیه نشور با به نور و تقویت دریافته بعد از شکست
مردان رو گردانیده بنای کار مرخودداری گذاشته مقرس کوه الوند شتوان
همتا که در حصانت و متانت با کوه البرز همسری دارد از آن مقامات بلند باع
که بسبزی مامور بهره بوجود مردان کارزار و آلات کارزار دژخانه بیشمار استوار
کرده کاوری بحفر خندق و دیوار کشیدن و بسنگر ده الفاظ بیان و بارات افزار
قرار گرفته مهیای پیکار نشست و از طرف مقام شام که سلطان نیمروز بعزم
تسخیر ملک مغرب جا داشته تا خت و بسرکیچی شتابان لشکر نجوم بر سر دست
آمده علم ظلام داری برافراخت صدر نشینان محفل شجاعت و شیری

وقیع کشان رزم تهور و دلیری سران کلاه پوشان دلاور طلب کشته طنطنه طبل ظفر بخش
تر سر باوج ثریا بر دند و مستطلان مستطلین لوای جهانگشای مرشد زاده
آفاق مرتب و تنظیم صفوف ارباب سیوف نصرت مالوف بانتباق
صرانغار و مرغنار زمین دیدار جلال کشای هوای دشمن شکاری و سران لشکر
توامان مرتبه با مثال مثال همایون فال شاهزاده بی اهمال در سنه بدسنه عالم افروز
موضع مازاری شدند همسکه زلف لیلای لیالی از مگر گذشته بسروان فرنگ
بمعسکر مخالف بفاصله کلوله رسیده رسیدند که از هنگام نشر بان و نوبت نقاره
آوازه جنگ کوش زد دلیران فرنگ و از بس کوبر طلا مکث و درنگ جولان آن
همزمانی سفیر انشین بتقریر توپ گران سنگ حوالی رفت و دران شب تاریکه روز بازار
مرگ و هنگام نقاره نبرد افکن گشت حیات خورد و مرگ بهره سربازان
فرنگ شب وصال مهرویان نخوابید خمار و روز رزم شیر افروهها را تصور نبخشید
زنبور زنبورک عسل آسا نوش جان شیرین خویش بکمال جانداری قدم بقدم
قدم پیش و از پس شرر خیزی آتش خانه طرفین در جوش و در خروش و از پیش برده
سیاهیان و دیده مبارز خونخوار رزم معاینه گشت خون مبارز نخون چنگال

وخون تهمتان دریا دریا هر کوشه و کنار روان و سرهای افراسیاب سکوهان
دران گرداب بلا حباب آب هر کو دان میشد بر فور زنبوره تیز پرش شده
این دلک را روی ایس که درین گرداب پای پایداری بکی دگوکه سلطان
خاور با تیغ خشنده در دی و خشنده از سر کین و قهر بر عرصه سپهر جلوه کر آمد و انواع
ظفر انواع که با انتظار طلوع طلیعه صبح بجای خود کشیده عنان و هر کنار تموج آن دریای
آتشی موج تماشا کنان بودند با مهان جهان شکر شقه را تاب او در پیکر و نکرد
انکه نهنگ موک کوه نورد دریا گذر طلاطم افکن فوج مخالف بر کشته اختر کلاه پوشان
بمشاهده حرکت دلاوری نصرت پرور به هیبت شیر زیان و فیل دمان بران دریای
آتشی زده و اخلاص سکرو و متصرف بر سر سینه کشتند فتح علیخان همان سر شته پایداری
از دست داده زین طوفان بی آمان مسلوب التاب و توان بسان ماهیی آب
بکمال اضطراب خود را در آب زده بصوب آب کاوه ری که هر جان بدر برده
به پشت قلعه توقف آورده تمام راست و توپ خانه و غیره دست خوش تاراج
غاریان مظفر و فیروز فتحیکه عنوان فتوحات باشد از برده غیب جلوه آور فوج
داد و لیای قاهره ذهمان مکان منصور و مظفر و رایت جهان افزا

فتح و ظفر و کرده والا شکوه فرنگ و توپهای قلعه شکن بر سر رنگ بنیان استوار را افکن
بنیان حصار و نشیمن زن خرمن صبر و قرار قلعه دار آمد مذرور دیگر فتح علیخان صاحب
سلطنت خود را قرین مرام و بر تو آفتاب دولت هم نشین بام دیده
افسر شاهی را از سر گرفته طالب آن و بر هم بستر شش از دور اعتذار جستن های آن
میهوان نشان و شکیب و سکینه روبه زر نقد موعد محالات مفتوحه بر سیم انداز
دلیران ظفر توامان پیشکش پیشگاه ثریا جاه شتم بورصلان و بعطای خلاع
افتاب شعاع و جواهر گران بها سرفرازی فتح علیخان الصدر و منشور لامع النور
مشتمل بر بذل عفو تقصیر و مرحمت خنجر مرصع سرافراز و قرین اطمینان گردید سکندر الصد
که دست و چاکر کین در نیام و بستن و متحملان تاب و قطره ابغار یکسر ایشان
گزین و صدای جان فزای توپ و تفنگ مبدل بنوای روح افزای چغانه و
چنگ و در دکان در و سر مست باده گلرنگ شد چون قریب انجامید که سلطان
سیارگان شعله افکن شبستان جان و زند ظلمت طلوع طلیعه روز نوروز بازار
شبهای مارستان مختل خان منقول در شکر عطای خدیو آفاق بنظم ساز
برشال کنند
در برگ چشن نوروز سعادت توام و همدم بسند علی مقدم خدیو زاده عالم خدم

سلیمان چشم کردید از انجا که پرتو افتابش سر باوج عروج دولت شاهد عرضه
ایش پیرایه پذیرفته و بیت طالعش مطلوب طلیعه افتاب برج شاهی
گشت و او دران روز فضای شهر و بازار باین نوایین با گلبون رنگ رنگ
و دیباهای چین و فرنگ آراسته نمونه ارژنگ مانی کارد و در و دیوار حصار آراسته
بر دستی دست ازین بندان نادر کار روکش صد بهار بهر کوت و کنار خاکران
جادو کار و جادو کاران بری دیدار انجمنی دور پرانجمن از سبزان کلعذار
و کلعذاران یاسمن رخسار پر از چمنی نمودار ساخته از سر افکندگی پای سیر راه بندگی
و تا نهضت روز بتکلفات برگونه که شایان شان بزم شاهانه و شایسته
جشن جمشید وانه باشد بر روی کار آورده روز نهم که بیاوت زمانی مهر زنگار
سپهر نیلی چهر روئی افروز دوکان و برگشت چندبار از انوار زر نگار
و جواهر ابدار و لالی شاهوار داد و انداز گوهر نگار سرکار جهت مندگان بخود شد
افتدار و نوشان نامدار و سایر مستطلان سایه بهمالی ار درگاه بلند
برطبق عرض چیده نذر حضور پرنور نموده در ادای این کورنش جشن خدمت و تقدیم
عقیدت بعنایت جبهه و فرخ خطاب سلطانی بتیو سلطان نامور گردید روز

وشم که عماری زرنگار مهر برنشت بیاد سپهر اخگار در خدمتش نهضت شاهزاده سلیمان شان
مهرخشان بعزم استیلام آستان کیوان آشیان کواکب قبال توان و از منزل چهم سران
مرتبه و کلاه پوشان بعنایت پرکنه نوازشات خدیوانه سرفراز و بعد از نهضت تلاک
و اوطان و از هما نجا کیفیت مذکور بعرض خاطر پرنور رسیده منزل بمنزل مسرا راه کعبه مقصود جلال شدند
و هما نروز که این خبر بهجت پرور بعرض معرکان خدیو ظفر یاسر رسید و لیاب جاه جلال نعمان
داری را لیض اقبال بسمت حیدر آباد فرخنده بنیاد بسمان ساو مانند ماه جهان افروز بروز
منازل پیما و عفر شهر رمضان مبارک نشان ماه منحوق برنگ هلال نوال بدو کهری شهر نمایان
و هما نجا سرادق عز و جاه بمسرکردون کردان کشتند و چند روز در انجا بانتظار رود عالم
افروز که بهجت نزول کوکبه فتح و ظفر در مستقر الخلافت و فرمحار منجمان دقیقه یاب
و دانایان مدارج اسطرلاب لقعه نشاط پرور بشکار متوجه استعلاب احتظاظ روحانی و روانی
بخش شاد روان عیش و کامرانی بهوند یانوزدهم ماه که در شکارگاه صالح قدرت آئینه
دهر بائین آرین بندان و در برطاق زرنگاری سپهر بریست و ماه سر علم کوکبه خاص
از افق بیت الشرف طالع و از شعشعه مهر طلعت خسرو در رفعت جهان روشن و لامع
گشت روز معرکه کل افق آفتاب از سر شاخ فیروزه فام فلک آفتابه شد مهر
شهریار شاه صاحبقران کلاه نواب سکندر جاه بهادر در کمین رکین قهر بازوی

سلطنت نواب اعظم الامرا بهادر که باجهان جهان لشکر ظفر پیکر آفتاب آسا دنباله رو رایات
فلک فرسا بعهده بزین و بس آسمان آستان نشان سر باوج آسمان برده تسلیمات
فتح علیخان تیپو سلطان از نقد و جنس که حاصل بحر و کان و بار صد کاروان بیکوشش
بر کشاه خان صدالکمانی محوا زانجا که اینهمه نقد گران سنگ در پله میزان همت خدیو
جهانگیر کشور بخش سبکتر از پا سنگ مینمود منظور نظر قبول نفرموده سر بسر سران سپاه
که خون و خوی صرف آب و رنگ کارنامه کارپلکار داشته درین یساق ظفر
انتزاق متحمل تکالیف شاقه و مشاق مختلفه مافوق الطاقه بعهده عطا فرمودند

زهی خدیو زبردست و دریا دل در معرکه بستاند و در بزم ببخشد

ملکی بسواری و جهانی بسوالی الهی تا دور سپهر دوار علم اقبالش بین العالم

علم و سرهای و سرهای معاندان

دولتش بکقلم قلم بار مالعون

والصولة

تاریخ خدا شهد صف الاقصی آمد این نسخه را باختتام رساند

واقعات کرناٹک

باتبہ جنگ سنہ ۱۱۹۴ ہجری

موسوم بہ

وقایع حیدر علیخان

Acc.No. 707

بسم الله الرحمن الرحیم

شایستهٔ ترین کلامیکه گوهر اکلیل ناطقه تواند بود ستایش حضرت مالک الملکی است عزّ اسمه که در بارگاه کبریایش غیرت قهرمان وحدت لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ کثرت غیر را از پیش سرادق قدس مطرود ساخته و بایسته ترین حدیثیکه ترصیع کرسی سخن بدان توان نمود سزای نیایش بارگاه ملک الملکوتی است جلّ شانه که حضرت سلطانیت عزت جاؤشان عزت اَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْاَمْرُ در چار حد کون و مکان طنطنهٔ کبریائی انداخته فرماندهٔ نه قصر افلاک را فروزنده از مهر و ماه خاک را جواهر از وجوهر افروزتر و وزوعقل کل حکمت آموزتر مراورا است کار از آسمان تا زمین مراورا سزد حکم الحاکمین جز و نیست حاکم بحکم قضاء اَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْاَمْرُ وَالْکِبْرِیَاءُ وصلوات نامیات متکاثره که امر صَلُّوْا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوْا تَسْلِیْمًا از

ایجاب

ایجاب آن عبارتیست ہدیۂ جناب رسالت قبائیکہ منشور جلالت دستور
رسالتش لطغرای غرای ھُوَ الَّذِیْ اَرْسَلَ رَسُوْلَہٗ بِالْھُدٰی وجہر
نبوت مزین و تحیات زاکیات متوافرہ کہ تَحِیَّۃً مِّنْ عِنْدِ اللّٰہِ مُبٰرَکَۃً
طَیِّبَۃً از کرامت آن اشارتیست تحفۂ حضرت ختمیت مرتبہتیکہ مخصر
اعجاز اثر شریعتش بشہادت برائین اٰتَیْنٰکَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِیْ وَ
الْقُرْاٰنَ الْعَظِیْمَ و نسخ ادیان مہرمن محمد شہ انبیاء و رسل
زجن تا ملک رہنمای سبل شہنشاہ دین صاحب تخت و تاج کہ تقلیل
او را گذار نوع باج نہ شق شد دل بدر زانگشت او شکہ تیان
بدر را مشت او باہن دلان معجزہ تیر شد مخالف زرزمش
زمین گیر شد و اہل بیت کرام و اصحاب عظام وی کہ مورد نص
طہارت فص اِنَّمَا یُرِیْدُ اللّٰہُ و مَا صدق حجت قاطع اَصْحَابِیْ
کَالنُّجُوْمِ و مختار انام و ابرار اسلام اند اما بعد سگوید محرر سطور کہ
بر آراء حقیقت شناس حقانیت اساس ارباب فطرت متین

واصحاب فطنت مبین مخفی و محتجب نماند که از مبادی انتشار تکوین
نشار اولی سنت سنیه الٰہی که لن تجد لسنت الله تبدیلا
تبدیل و تحویل بر آن نمی رود چنان امضا یافته که در هر طبقه از طبقات
اعصار و هر دوری از ادوار روزگار، بدایع عجیبه هر روز
کار آرد، و انقلاب جعلنا عالیها سافلها دمار از روزگار
دیار و دیار بر آرد، و سوانح ریب المنون در اکیاد امان و عافیت
کار کند، و سنگ تفرقه و حوادث و امطرنا علیهم حجارة بر آبگینه
جمعیت افکند، بنا علیه در سال یکهزار و یکصد و نود و چهار از هجرت
مقدسه نبویه علی صاحبها افضل الصلوة والتسلیم والتحیه
حادثه عظمی و واقعه کبری بر سرزمین دیار کرناتک پایانگهات
از محروسه ارکاٹ واقع شد چنانکه اگر قیامت صغرا نامندش
سزاست، بلکه اگر طامه کبری خوانندش بجاست. منادی تقدیر ازلی
ندای کل نفس ذائقة الموت در داده و طنطنه کل من علیها

فان

فَاَنْ در چار سوے آن خطه انداخته نشان بعث و نشر آشکار شد
و آثار فَاِذَا نُقِرَ فِی النَّاقُورِ بظهور آمد و عهد آن رسید که در نفی
اثر جذبات محبت و ازالت صحبت از افئدهٔ احباب و امزجهٔ اصحاب
اثبات نسیاً منسیاً می نمود و حرف صداقت و قرابت از صفحات
صحایف صدور و اصدقا و اقربا کاَنْ لَمْ یَغْنَ بِالْاَمْسِ میفرمود بلکه
تعلق صله ارحام انقطاع پذیرفت شفقت آبا بابنا استفاگر
وحال بدین مآل آنجا میدکه یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِیهِ وَاُمِّهِ وَاَبِیهِ
وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِیهِ لِکُلِّ امْرِءٍ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَاْنٌ یُغْنِیهِ
هریکے از ادانی و اعالی وارقا و احرار در چارهٔ کار خود گرفتار
و امارت تکاد تمیز من الغیظ از سیمای شان هویدا و معنی
اِذِ الْقُلُوبُ لَدَی الْحَنَاجِرِ کَاظِمِینَ از صورت ایشان پیدا
اما از آنجا که مقتضای مشیت ازلی و ارادت ازلیه چنین بود
ناخن دعاهای سحری و نیم شبی و دست قنوت رفع طلبی گرهی از

جمع فواد بمعنی دل ۱۲

عقود این نازله نتوانست کشود، که یَفْعَلُ اللّٰهُ مَا یَشَاءُ وَیَحْکُمُ
مَا یُرِیْدُ الحاصل کلک عبرت نگار فَاعْتَبِرُوْا یَا اُولِی الْاَبْصَارِ
بتحریر انموذجی از وقایع این حوال ملال انگیز برسبیل اجمال صریری
بل نفیری برانگیخت، تا اثبات وارتسام مرایشی این آشوب
دلکوب برجریدهٔ ازمنه واعصار وصحیفهٔ روزگار باعث پر
اعتبار اهل ابصار وانزجار قوم جفاکار باشد، وسالکان
مسالک عبارات را لایقه وناهجان مناهج اشارات لایقه که
استقامت پای سعی برطریقهٔ انصاف بانصاف وانحراف
ازجادهٔ اعتساف دارند، بدانند که مراد محرر از تسوید این حرز
باز نمودن حکایت صورت حال وروداد ایجاز نیست،
مع قطع نظر از انشار مدح وذم جنود احد جانبین باید که
ناظرین اجزا چون احداث سراسر جهل وجهال نا اهل باغماض
از سیرت پسندیدهٔ مروت واعراض از خصلت گزیدهٔ فتوت

پیش نیاید و کلام هدایت نظام اَلْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ
مِنْ یَدِهٖ وَ لِسَانِهٖ دلیل راه خود نماید [illegible]
[illegible] راویان مبدأ حدوث
این آشوب و ناقلان منشأ ورود این فتنهٔ دلکوب در اشتکشاف
حقیقت نفس الامر بعبارات متنوعه مختلف اند بعضے گویند که
بعد وقوع مجادله در ولایت فریقین نصارا اعنی انگریز و فرانسیس
فرنگیان بندر مدراس معروف بچاپتن خیال استیصال فرانسیسیان
بندر پهلچری بستند و اینها بعلت بیصرفه آمدن استمهال از
مدعیان سلوک طریقهٔ موافقت با حیدر علیخان و استعانت
و استظهار ازوی کردند پس انگریزان باحتمال و اشتهار ظاهره
تعین فوجی از انظرف عجالةً بمحاصرهٔ قلعهٔ پهلچری پرداختند
و در ایام معدوده ابواب مقصود و مفاتیح سعی مشکور و تردد
نمایان مفتوح ساختند و فوجی جمع شایسته با سامان بایسته

بعزم بندر رفتی و جزآن مسلط کردند و بزعم عبور از قلمرو حیدر علیخان
روبشوارع تغورش آوردند چون از آنطرف امتناعی و انسدادی
یافتند نتوانستند که قدمی به بغی و فساد در سرحد او فراپیش
گذارند و همچنان برکوب بحر تسخیر بندر معلوم از آنها صورت گرفت
و این حرکت انگریزان خلاف حیدر علیخان سبب ملال و باعث
اختلال گردید و بعضے از عوام برآنند که فرنگی حاکم مدراس بمعاندی
و خبثے که با رئیس ملک خود مکنون باطن و مرکوز خاطر داشته محرک
سلسلهٔ تخریب این دیار شده و برخے عبارت کنند که وے
بتموم طمع طبیعی و حرص جبلی از حیدر علیخان مبلغے بدست آورده
بنای فاسد بر فاسد انداخت. و با قطع نظر از اینکه در هر فاسد
از جلب مصالح اهم است باستحکام مبانی فتنه و آشوب پرداخت
و مشهور آنست که چون حیدر علیخان بتسخیر مالک کسیار و اندوختن
دفاین و خزاین بے شمار و گرد آمدن افواج متعدد از صد هزار

قهر و اقتدار سے بہم رسانیدہ و با ناظم دکھن و غنیم پونا معاملہ اش بمصالحت
سالہای دراز انجامیدہ جہتِ تفتیح بلادِ کرناٹک پایانگھاٹ کہ از مبادی
حدیث عہد و اوائل نشو و نما در سرِ کار داشت، ہمگی ہمت و تمام
تہمت بر گماشت، و خود را بر سرانجام این مہم ثقیل بالا دست
یافت، و بتقریب منازعتِ بے سابقہ امریکہ خلافِ مصلحت و مصالحت
باشد بہانہ انگیختہ بفرنگی حاکم مدراس نامہ نوشت، ملخص فحوا این
اینکہ در ایام ماضیہ مبالغ خطیرہ راجہ میسور بصرفِ مہمات ترچناپلی
آمدہ، جملہ آن با منفعت از ابتدا باز دادن یا مفاتیح قلعہ
ترچناپلی در قبضہ اقتدار خود سپردن از آئین صلح انگاشتن است
والا بجنگ مستعد و آمادہ بودن و قدم از جادہ معاہدت برداشتن،
حاکم مدراس کس فرستاد تا فساد بصلح انجامد، القصہ برعکس قضیہ
مامول عہود سابقہ از مقالات لاحقہ انتقاض یافت، و ایلچی
بدریافت مضمون فَلَنَا تِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ

منها اذلة خایب وخاسر باز گشت۔ فرنگی حاکم مدراس با آنکه از شدت
وصلابت وقایع احوال حیدر علیخان اصغا کرده۔ وهر چند رئیس
ملک از سوانح عزم خروج وی اشارتش میفرمود۔ وتجربه تهوریکه
خاصه قوم خود می پنداشت۔ تهیه سامان جدال وقتال واجتماع
جنود جلادت سگال وانسداد عقبات پرداخت۔ وبغفلت
وذهول فطری چاره کار خود نساخت۔ وعلی الرغم زعمش اینکه حیدر
علیخان نمی تواند که از عهده مقاومت انگریزان برآید والله اعلم
بحقایق الامور را نزد حیدر علیخان با جنود قاهره عزم
پایتخت شد وتسخیر [illegible] پرده کشایان اسرار این مقال
وجلوه نمایان اطوار این احوال چنین عبارت کنند که بودن
ایلچی مدراس حیدر علیخان حکم محکم فرمود تا در قلمرو حکومتش اتخاذ
اسباب از جزئیات وکلیات واذخار جزمن خرمن اجناس مقتات
وجز آن از متعلقات جنگ وجدال تا آخر سرحد وادی محال

تهیا

مهیا ساختند که یفعلون ما یومرون، و جوق جوق خیل و سپاه از
اقصای ممالک محروسه بر دایره گاه حاضر آمدند که الیه تحشرون. و همین
روزها متصدیان مهمات ملکی و متکفلان نظام قلاع فرمان دادکه
با تعداد تمامه کتل و انضباط شوارع از عبور مردم پایان گهات
کاربند نظم و نسق شود بحیثیکه طایرے در هوای آن محال مجال پر زدن
نیابد، بلکه مرغ تیز پرخیال فوق آن جبال بال پرواز نکشاید، و راه گذر
لشکر بقطع اشجار متراکم برنگ فضاء و قلع خس و خار مزاحم پاک و مصفا
و رفع گزند سباع مامون، و آسیب زد و برد قطاع الطریق مصئون
دارند، چون انتظام امور پیش نهاد و اجتماع جنود غلاظ و شداد
بر قواعد یکه مطمح نظرش بود سرانجام یافت، و قبقه شناسان منازل
تخییم و رموز دانان دقایق تقویم از سعادت نظرات کواکب
بعرض رسانیدند، و ندای دانشور خیر سگال فال فیروزی زدند،
و رایات شوکت آیات نهضت فرمود، و خود با خیل و حشم

محتشم چهل هزار سوار و بیست و چند هزار مردم پیاده کرناتکی
و رماح و بندوق زن زیاده بر صد هزار با لوازم کارزار چون
خسرو انجم از بیت الشرف سریرنگ پتن روان شده بشکوهیکه از
کام زدن مراکب عرصهٔ زمین صدمهٔ اذا زلزلت الارض زلزالها
عرضه میداده واز پاشنه کوبی پیادگان معنی اذا دکت الارض
دکا دکا صورت میگرفت نوای کوس و کرنای کوش این زمین
گردیساخت، و نشانی از یوم ینفخ فی الصور پیدا می آورده
و بغوله انگیزی گرد و غبار اثر از آثار فکانت هباء منبثا ظاهر میکرد
شد از طبل اقبال بانگ بلند بنه گنبد چرخ غوغا فکند روان
گشت لشکر چو غرید میغ درخشان پر از برق و تابان ز تیغ
هراول چو فیل علم پیشرو پر از باد پا عرصه گاه جلو نقیبان و سرهنگ در
اهتمام روان پیش پیش از پی انتظام ترنم سرایان دولت سری سرایان
بنغمات دلکش نوا دران قلبگه شیر گیتی ستان روان بر عماری بهیری

نشان بفتراک میر کواکب سپاه زده دست از هر طرف مهر و ماه
بدیسان همه کار آراسته سرانجام پیکار پیراسته قدم تیز پوئی
بره میزدند بهر منزلے بارگه می زدند با اینهمه موکب محتشم چون کوکب
جلوه افروز سواد بنگلور روزے چند آن سرزمین مضرب خیام
و اعلام بوده چون ماه جمادی الاخری بحکم فاذا انسلخ الاشهر
الحرم از حجاب تحت الشعاع انسلاخ یافت هلال غرهٔ رجب بابروے
کج اشارت کرد که امروز مصلحت لکم دینکم و لی دین منسوخ بآیت
السیف و حکم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم محکم است
پس حیدر علیخان از انجا هیون همت علیا در میدان گاه عزم جولان داد
کریمهٔ نصر من الله و فتح قریب را مقدمة الجیش تارم خود ساخت
و علم ظفر پرچم متوجه پایانگهات فرمود تا مقامی چند در دایره گاه
مقرر داشت و یکهزار سوار جهت تفتیش حال انسداد و انقطاع
عقبه چنگم عزد ستوری یافته از عدم انضباطش خبر آورد و همدرین

روزها جوقے چند از سواران بتاختن جہات متعلقۂ ارکاٹ
متعین شدہ تا بہجدہم رجب یوم الجمعہ خود جمیع اثقال و احمال
و بہیر و بنگاہ در مقام معلوم باز گشتہ با افواج قاہرہ راست از
عقبۂ چنگم تاختہ فرمان بغارت و تاراج تمامۂ سرزمین حظۂ
کرناٹک در داد ان الملوک اذا دخلوا قریۃ افسدوہا
و ہمہ افواج متعینۂ ہر چہار طرف در اقصای مرزبوم آن ناحیہ
انتشار یافتند کانہم جراد منتشر فوجی تا اینطرف ترچناپلی
غباری از سرزمینش بر انگیخت و جوقے دیگر از روزگاراہالی
محمود بندر و مضافات آن بر آورد و شرذمۂ بسمت ارکاٹ
و اقطار آن متفرق شدہ و از ہر جانبے غنایم بسیار و ہر جانبے
فتوح بیشمار حاصلات آنہا آمدہ و استقبال قلعچہ چنگم مقدمۂ
فتوحات غنیۂ حیدر علیخان و تسلیم و زنہار خواہی مستحفظان آنجا
عذر غارت اموال و سفک دماء شان گردید تا این زمان سرداران

گداصہ

ذہ یکبرتین گروہی
ز مردم و پارۂ از
ہر چیز ۱۲ صراح

فرنگ که زعم تهور غشاوهٔ دیدهٔ عقل شان بود از قدوم جنود ذهول
داشتند آنگاه که مقداری از سپاه غارتگر در سواد مدراس شتافتند
از انتشار افواج خبر یافتند و سر از خواب غفلت برداشته در صدد چارهٔ
کار افتادند و باستجماع عساکر خود کار بستند و از اهل حکومت بنگاله
استظهار جستند و خلایق خواص و عوام و سایر طوایف انام
این دیار جهت پناه گزینی روبا ماکن محفوظه آوردند و بسیاری از
ایشان بدست کسان حیدر علیخان اسیر و گرفتار پنجهٔ تقدیر شدند
و بعضی از اکابر و سادات بحفظ نوامیس و صیانت ازواج
اموال خویشتن را قرار دادند و برخی از کسوت حیات استعاری
شده دست از جان افشاندند و تا فرصت گرامکن فوج انگریز
حیدر علیخان چندے از قلاع ارضی و کوهی تا سرحد آرنی و مفاتیح
سعی و تردد بمابتے که داشت مفتوح ساخت و دست تطاول
در بنیان حصن جهیس آرنی دراز و بدعوت سابق اسمائی فرازکرد

چون ندای لَنْ تَرانی از ذروهٔ در و دیوار قلعه شنید به ترهیب و تخویف قلعگیان
پیش آمد که لَنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ظاهرا استحکام
حصار از چار دیوار جوسق و قعر خندق استبعاد عجلت تسخیر در نظرش عرضه
میداد محمد علی کمندان با رسالهٔ مردم بار و توپی چند با فگندن طرح مورچال
و تهدیم قلعه مامور شده بسکه قلعگیان از توپ و باروت و گلوله و اذخار
قوت و مردم جنگی استکثاری، و بنیان مرصوص سنگی استکباری داشتند
دو سه روز با استقلالی در آئین جدال شعار مردی و دثار مردانگی و انمودند
تا مردم رسالهکین کاهی بدست آورده توپی چند متوجه بروج مشیدهٔ
قلعه نهادند و قضارا گلوله برفیل دمانی از فیلان داخل قلعه درآمد و او زنجیر
گسسته دیوانه وار کوچه بکوچه رو بیرون گرفت، و ساقط شده آخر محصوران
بملاحظهٔ این حال و خوف استدادِ مورچال در مآل مهابتی در نفوس خود یافته
سرمایهٔ کیسهٔ فتوت و تهور از دست دادند و بفحوای یحسبون کل صیحة
علیهم رنگ بر رو شکستند و منادی از ایشان ندا در داد که الصلح خیر

محمد علی صدای الامان مسموع داشت و باندیشه فی الناجیه آفات
بجناح استعجال شتافته بعرض حیدر علیخان رسانید که بنصرک الله
نصرا عزیزا پس شایسته طور ریاست و پسندیده شان کیاست
آن تواند بود که در سپاس حصول این نعمت غیر مترقب حکم امان قلعگیان
رود چون او خطاب اهموا منی دماءهم شنید بخوشحالی گرد از
پیشانی تعب و تردد کشوده باتر زمه خود کم من فئة قلیلة غلبت
فئة کثیرة باذن الله گویان بر در قلعه رسید و بضبط و ربط
مقالید اقتدار از ایشان باز ستد حیدر علیخان افتتاح قلعه
آرنی از تائیدات آسمانی شمرده بامداد ان بانبساط کمال باجاه و جلال
از معسکر رو به حصار آورد و آرزم در صورت آرزم یافت
و بسیاری از فیلان زرد آور و خیول چالاک تروجوامیس و بقرات
گجراتی و جز آن از نقود و عروض و آلات حرب غنایم انجا در معرض
جلوخانه پیشکش نظرش گردید و بتفحص احوال سکنه آنجا پرداخته

بعضے از اراجیف و ارازیل محقر را بحال شان باز گذاشت، و بابر فی
از اکابر و اشراف بمصداق وجعلوا اعزة اهلها اذلة به بحرمتی
پیش آمده و تنبیات و ابکاری چند از ان معموره خراب حال بر موقفات
تسمیون نساء هم تسری کرده و بعد فراغ انتظام مهام و استحکام
انجا رایات او متوجه بلدهٔ ارکات شده و در اثنار مدت این شورش
انجا بر بهمن نائب حکومت بلد مخاطب براجه بیر بر بحکم هوشیار مقرری
اطراف حصار شهر پناه از نهادن توپ و باروت و گوله و تعیین
مستحفظان شجاع جنگ آزما مهیا بجنگ داشته که فان قاتلوکم
فاقتلوهم و تخریب بیوت و مساکن خارج شهر و بدم رباط و مساجد
و قباب مقابر و قطع اشجار و هموار ی پشته های نشیب و فراز بعمل
آورده و تا دویست جوان فرنگیان با چند صد جوان مردم بار
انگریز بسبیل استظهار در آورده آئین خبرداری را کار بست و
محمد نجیب خان چون از سد راه بودن فوج حیدر علیخان عزیمت

در اس منفسخ یافت ۰ لاجرم بموای رَضِینَا بِقَضَاءِ اللّٰہ رضا
بقضا در داده میان بجنگ سخت بر بست ۰ وصبح و رواح ای مضبوط ای روز و شب
بسعی و تردد در استخبار و استحفاظ میکوشید چون سلطان
موکب انجم علم زرین جهانتاب سحرگاه بستم شعبان از افق شرقی
سراقی برداشت ۰ وخیمهٔ زنگاری اطلس خضرا رفنک باسرا پرده قلمون
شفق در عرصهٔ گیتی برافراشت ۰ اثر آمد آمد جنود حمید علیخان آشکار
ونصب الویه وخیام با احتشام نمودار شد ۰ باقدام آن لشکر
بیشمار ۰ سراسیمگی شد بخلق آشکار ۰ همانگه کز آمد اثر یافتند ۰ روان ای راجه جسونت
سوی راجه عنان تافتند ۰ چو این شورش گرم را گوش ساخت ۰ راجه شنید
دل راجه چون موم بر خود گداخت ۰ بصورت نمود از شجاعت
نشان ۰ بمعنی گریزنده تر از خبان ۰ چندانکه آفتاب از مطلع ارتفاع
میگرفت ۰ طلوع حق جوق افواج چون اختلاف لیل و نهار بر
تعاقب همدیگر در معسکر باعتلای اعلام فزونی الاعلام وکثرت

احشام سراسر احتشام خیرگی ابصار می افزود، و میمنه و میسره همقرین
امثال قرینه ترتیب می یافت، و در قلبگاه لشکر خیمهٔ زنگاری رفیع
الشان با سراپرده و سائبان الوان سر بفلک کشیده، پیدا شتے که در
طبق سیمین فیروزه ایست افتاده، یا در عقود لآلی زبرجدیست
نهاده، محصوران با اینهمه گرمی بازار انتشار بتماشاے معسکر
از اطراف بروج و حصار سر برآوردند، و محاصران بمعاینهٔ ضخم
رویس متحصنان گاهے از ذروات حصار خیال می کردند، و گاهے
بتصور اجتماع کسان جنگی تلتے در فتح قلعه می گماشتند، و بالجمله
صولت و اعتبار زحام و ازدحام خواص و عوام طرفین استیلا زحام
آورده و شدت یک خوف در کسر و دل کارگر آمد، بستر ساعة فساعة
کپیدن دلهاے محصوران فزونی نشست، و شیئا فشیئا اضطراب
صدر شان بسکون می انجامید، و از فراز حصار گلوله اندازی
بی محابا اشتداد گرفت، تا چون فرنگیان از بالای دمدمه قلعه

ارکی

ارک بامتحان فاصلهٔ برتوپ کلانے زدند اول وہلہ وقوع گلولہ اش
در برابر خیمهٔ رنگاری غباری دران صحن برانگیخت و گرد عبرت
در دیدهٔ حاضران بیخت چون وقوع آن بموقع از اذا وقعت
الواقعة نشان داد و در چشم لشکریان وقعے پیدا نمود از پیشگاه
حیدر علیخان فرمان شد تا از مرگزانداز بر مجاوزت بمسافت بعیده
و بر ساحل رود خانه منزل کردند و بحفر مرحله و بستن مورچال اشتغال
ورزیدند و توپ زدنهای قلعه در اطراف و اکناف دندانه انداخته
و بنیاد تلف برخی کارگذاران مرحله و مورچال پرداخته چندانکه
روز برود از بیرون سبقت مرحله می نمود از اندرون سعی مدافعت
بیشتر می فزود تا انگریزان جمعیت بمقابلهٔ حیدر علیخان آراستند
و بسرکردگی جنرل مندرو با یکهزار و هفصد فرنگیان و پنجهزار مردم
و چندے از سواران آزموده کار و سامان کارزار از مدراس
راندند و در آبادی گنجی کلان انتظار لحوق کرنل بیلی که از مقام

گوتور چون را دروان عاجل منزل بمنزل با پانصد فرنگی و سه هزار
جوان بار متصل بفرسخی چند از آنها رسیده بود ساعت بساعت می‌شنیدند
و تفریط بگماشتن پاسبانان و انضباط قواعد و ارتباط مقاعد می
ورزیدند غافل از اینکه فلک شعبده باز با ایشان چه بازی برانگیزد و از
دست اینان چه خیزد و لله غیب السموات و الارض تا حضرت
علیخان [illegible] جنود نگرفتند شاه [illegible] برنداختند بیانان
[illegible] بغاوت و جنون شده و با هنام آورده اند که حیدر علیخان
بمقتضای فطرت بزرگ و فطنت سرک دسته دسته فارسان
مضمار مردانگی و فیروزی و ترکتازان عرصهٔ دلاوری و به روزی
موکد با حصار عام و مسلط بقتل و اسر خصام بر سر وقت فرنگیان
داشته بوده و ملازمی چند بتجسس کیفیت حالات مدراس گماشته
تا چون جماعهٔ کفار خذلان آثار از مقر خود بجنبند فورا جمعی ازینان
خبر خروج جنرل مندرو از مدراس و دخولش در کنجی و شهرت اتصال

کرنل بیلی بادی بعز عرض رسانید کہ حیدر علیخان با تمامۂ عسکر صولت
اثر شبانگاہ طبل انتہاض کوفتہ پاشنہ کوب روان شد ۔ چو
غریو کوس رحیل سپاہ روان گشت لشکر چو ابر سیاہ سوے
وادی خصم شد قطرہ زن ببارید ن ژالہای فتن بطوفان
دشمن کشی در مصاف برانگیخت چون سیل خار اشکاف تیشہ شمشیر
چون برق جان سوز تر سنان چون شرر آتش افروز تر قلعگیان
بیچارہ از سیر لشکر و لشکریان در چارہ جوی تعہد معرکہ فرنگیان متحیر بماندند
کہ محصوران اثر خصمان نیافتند ہر حلہ گاہ بیرون تاختند
و دست بغارت فضلات معسکر کہ فضولے بیش نبود انداختند
و مغاک مرحلہ بحبس و خاشاک انباشتند و ہر چہ آن بوالفضولان
را بدست افتاد بر سہم غنیمت برداشتند درین روز کہ حیدر
علیخان با جنود قاہرہ از گذرگاہ قلعہ رکاویری پاک میگذشت
سطوت لشکر با کروفر در ہر کنکرہ دیوارش تزلزلے افگند و بای

استقامت قلعگیان از جا برکند، شمس الدین خان نایب قلعه کوه بر رنگ
زهره حسن خود را شام و صبح بوجه احسن می آراست، و بگرمی بازار
نازش مشتری طلعت مهوش میخواست. با مقالید قلعچه پیش آمد بانیشه
اینکه معامله حال بچه مآل انجام میگیرد، پس حمید علیخان جمعے در انجا گذاشت
و خود لواے همت عزم کهنی برداشت، تا بمکان مقصود در مقابله
جنرل منرو و مقاتله با او نزول فرمود، و خلف الصدق
تیپو سلطان را با جمعیت شایسته بمکافات جرات کرنل بیلی متعین
و مسلط نموده کرنل بمعاینه هجوم افواج در قطع مراحل و راز خود را
معذور داشته، و جمعیت خود را در از او جنود خصم چون موازات
پرکاه با کوه انگاشته در ورطه حیرت افتاده و مجال عبور از رود
حایل با وجود شان خیلے دشوار پیش نهاد، لهذا بتهور یکه داشت
از غیر تحاشی بمدافعت میان بربست. و کثرت اعادی را مبالات
نکرده از جای خود نجنبید تا مردانه بقطع مسافت بمحلے در آمد

که عبور از آن جا بگاه کردن نتوانست، و قدمی فراتر نهادن مقدور
علیه ندانست، و هر روز درین چاره جوئی بشب آورد، جنرل
منیرو باستظهار کرنل بیلی شتر باری چند بار روت و گلوله ها با دو پلتن
فرنگی و یکهزار جوان بار و سرداران تهور شعار شبانه شب فرستاد
تا کرنل ورود این جوق با ساز و یراق از اسباب شمرده بامدادان
مسلفتے دیگر بپیوده و افواج از هر چهار طرف شورش انگیخته
کشان کشان صید وار ش در مضیقی تنگ آوردند کرنل
این مرتبه سخت بیچاره وار و مانده بمودای عضو اعلیکم
الا نامل من الغیظ سر انگشت خشم گزید و فی الحال در پناه
قریه بقصور استحکام سوسا تشل استقامت گزید بهمه گرم تازه
احتیاط شود تا نه کم جاده ارتباط همه پخته مغزان پر عقل
وراے خبردار و هوشیار بوده بجاے چون نیمه راز شب بگذشت
جمعے از دانایان فرنگ راے زدند که شبانگاه سر براه کمپنی باید نهاد

رن جسم
رعیط

وبهر طریق که موافقت کند بلشکر جنرل باید پیوست، و کرنل ازین
مشاورت سر تافت که مبادا در رحیل شبانگاه سررشته نظم از دست
رود، و انتظام تورک برهم خورد، و مصلحتش چنان واقع شد؟
تا صبح صادق نمودار شد حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط
الاسود بصدق نفس نمی خندد و فرسنگ دور اندیش قطعاً تقدم
نمی پسندد و بهمدرین شب شتر سوار تیپو سلطان از جلادت آن کفره
مجره و شدت عزم آنها بکیچی و نامشکوری سعی تعرض بعرض حیدر علیخان
رسانید و دمی ساندم فرمان داد که همه افواج بیکبارگی متعارض
حال و سدر را مال او باشد و خود با موکب کوکب شکوه متعقب
شد آنگاه که دم گرگ از نواحی آسمان ناپدید گشت و مرغ سحرخیز
بهانگ بلند کوک آغاز نهاد کرنل با سنجیدگی جمعیت درین اثنار جنت
اقامت برسته باداد نهم رمضان قدم بمیدان سعی و مدافعت
مرعیان نهاده بود و هنوز گامی چند نرفته که تیپو سلطان با لشکر خونخوار

پیاده و سوار در مضمار مردانگی بحکم خذوا حذرکم و احصروا هم بگرد
آن گروه خذلان پژوه برآمده و در حال حیدر علیخان نیز با سپاه آزموده
کار و جنود بشمار پدیدار آمد کرنل از دور پنداشت که این فوج
جنرل منرو است مردانه قدم بمیدان برداشت و دانست
که مگر چرخ آمد بیاری گری که آمد کمک اینچنین لشکری چه باک
ما را از دشمن کنون نمائیم در حال حالش زبون ندانست کار مشیت
بجو که شد گشتنش آماده بهر رو سمومی که آمد بکرد غبار شدش
نقش خاطر نسیم بهار عاقبت الامر محمود در فیل و علم و انبثاث
غبار خیل و حشم چشم تهورش خیره نمود و استیلای مهابت و
مخافتش چیره دستی او را باز داشت و مع ذلک از پیکار بیکار
بودن منافی ناموس اکبر شجاعت شمرد و چار ناچار قدم بجولان
گاه میدان سربازی افشرد و دو لشکر مقابل کشیدند صف
بردانگی شد نشان در مصف ازان داور بگاه پذیرائی که

پیدا نشد در جهان آشتی ز آتش فشانی بناورد گاه برانگیخت چون
ابر دود سیاه هر آن برق سرمیزد از کارزار نشان می نمود از زبانهای
نار ز لبس شدت شعله در کار شد رنین تا فلک یکره نار شد حیدر علیخان
از سایر جوانب بمقتضای فاقعدوا لهم کل مرصد به پیاپی زدن
توپ و بندوق و برق اندازی بان بر لشکر کرنل بیلی عرصهٔ عافیت
تنگ آورده بود و دست برد غازیان غزا اندیش و عادیان
خصومت کیش را بشغل غزا از میان برده، که ناگاه بپاداش جرات
و جسارت آن خسارت پیشگان عاقبت خراب کلوکه گرمی کانه
شهاب ثاقب بر صندوق پیرازمار وت شان در رسید و دودی
ز رنین بهوا پیچید و امضای حکم فدمونا لهم تدمیرا دمار از روزگار
کرنل بیلی برآورد، قضا پای گریزش بسته و دست گریزش شکسته
و عهد و عید سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون در آمد
حیدر علیخان با دراک فلک بکام خود و مساعدت اسباب ظفرزدا

وردا دکہ فاقتلوھم حیث وجدتموھم دلیران میدان پیکار و شیران
شرزہ شکار یعنے سواران شمشیر زن و پیادگان شیر افگن بتیغ آتش
آمیغ و سنان جان ستان درون فرنگیان مہزم کہ بسان حمر
مستنفرۃ فرت من قسورۃ آوارۂ تیۂ حرمان بودند و بنفس
سوختہ برمثال مثلھم کمثل الکلب ھلث مینمودند یک تا ختند
و سینہ کینہ یکیک بشکافتند سپاہی زرہ پوش آہن قباۓ
ربودند این کوہ آہن زجای خرابی در افتاد در فوج شان
در آمد بہ پستی سر اوج شان بسا سر ز کردن بہ برداشتند بسا کلہ
انبار انبا شتند زبس جوش در زد زہر سوی خون تو گوئی
کہ سیلاب زد جوی خون نہادند زان سر بصحرا بسے ستادند نا جا
ہر جا بسے ز کبر تہور بجان آمدند بجا ک عدم در نہان آمدند
گویند کہ دران روز عدد مقتولان نصارا محصور و کشتگان
لشکر اسلام نا معلوم و این خود حقیقت واقعہ است کہ

آتش دستی ترسایان پیش دست حقه بازی خصم بوده کرنل سیلی کلاه عزت
از سر افگنده و پیرایه بر ادوی از تن برکنده و طرفه حیرانی بر خلاف
ظن غالب در کار او شد که از هر طرف لمعات تیغ در دیده این
روز نادیده او جوزه قطع امیدش حجت قاطعه نمی نمود ترکان
مضامیر بسالت و یکه تازان میادین جلالت چون برق خاطف
از هر گوشه بر جسته دست بغارت زدن و تاراج بردن ما خودان
نکال آخرة و اولی انداختند و بقساوت قلوب که مصداق
فهی کالحجارة او اشد قسوة بودند بقتل و اسر و پامالی حوافر
خیول دار و جلادت دادند و طمطراق شادیانه فیروزی در زیر
این نه رواق تفریع سماع خاص و عام کرده و سر و جباه سیاه نهور
انتباه که مشتاق محن و مشتاق بوده بکامیابی فتح غیر مترصد کشادگی
آورده جنرل مندرو که با هنگ یاری کرنل سیلی از کنجی برآمده بود
از اثنا راه طریق معاینه دو دانگیزی بلاد باز نشیندن دندنه توپ

زدہنا گمان بردکہ غالبا چشم زخمی عظیم بلشکر کرنل بیلی رسیدہ وازان
مقر خایب و نادم بمقر خود باز گشت، و دیدۂ دور بینش
بخواب رغم باطل پوشیدہ بود بکشف اینحال باز گشت، و بہمین
حال جواسیس حیدر علیخان خبر رسانیدند کہ لشکر جنرل منرو منقلب
براعقاب خود برگردید و دہشت و انتم اشد رہبۃ فی صدورہم
در دلش کار کرد، سپاہ نصرت اگاہ از دست دادِ این فتح خدا
داد از دلیر و مغرور و مستاذنِ تعاقبِ آن جمع منہزم شدہ لیکن
بظہور سعی و تردد نمایان از اقدام ممنوع گشتہ، و جنرل بے تعرض
بسلامت بلشکرگاہ پیوست، و ہمچنان بحصوری دران مضیق
زمان و مکان بحالت اختصار پاسی چند بسر آوردہ تا شبیکہ
ہنوز پارۂ ازان ماندہ بود سراسیمہ وار راحال و اثقال بسیار باز
گذاشتہ راہ چنگل پیٹ سر کرد، ظاہر کہ ہیئت مجموعی پسندیدۂ
اوضاع و متانتِ اطوارِ لشکرش از دست بردِ مبارزان ...

استبعادے مینمود، بدفعِ فسادِ عوارض خصام بمقصد در رسید
و باستقامت در انجا چارهٔ کارِ اہل مدراس میجست، و در ینحال
ورود جوقی دیگر لشکر سوادِ ترچناپلی باعثِ اعتضادِ او شد، بسکه اسفار
سیوف حیدر علیخان دلهای انگریزان دونیم ساخته بود، قطیعتے
سخت در نهادِ ایشان پدیدار، و قوتِ طبیعتِ هم این قوم فانی
گشت، و حیدر علیخان از حضارِ لشکرِ مفرور مسامحت کرده فوجے
بسرش برگماشت و خود باستعطافِ اعنهٔ عزایم بجانبِ ارکاٹ
دست از تعاقب و سرانجامِ مهم ایشان برداشت، فوجے
حیدر علیخان بتسخیر قلعه ارکاٹ و فیروزی یافتن و وقایع دیگر
حالات از انجا که بمقتضای وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا سوادِ
اعظمِ ارکاٹ قبلهٔ توجهِ رایاتِ حیدر علی خان بود، نقباء سرهنگان
جنودِ فیروزی وجود ندای مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ
شطره در چار سوی لشکر زدند، و کوس جلالت بلند آوازه گشته

روارو سپاه گرد سطوت بر روی زمین برانگیخت العظمة لله
چه شکوهی که درین مراجعت مستوی خاص و عام ارکان نشد الحق کرام
مصیبت ازین زیاده تر توان یافت که اشتهار تصریف و تغیر احوال
کرنل بلی و انفرار فوج جنرل منرو و بی سامانی کارگاه مدراس سرشته
امان و آمانی جمهور انام از مسلم تا نصرانی گسسته که حال ماضی معلوم صیغه
غیر سالم و استقبال این ناقصان اجوف مجهول و صحیح ایشان معتل
و کلمه سماعی امر حیهات بنکاله از عدم موسم بالفعل خلاف قیاس
و جمع مخالف مضاعف با ضعاف کثره ورود و نزول جنود اعادی
نامحدود بر ساحل رود خانه و انتصاب خیام و اعلام به بیستم رمضان
بود و صیام صایمین لذ مجرد شدت عطش بتردد فصیل و بروج حصار
و بجوامع عالم انتشار بتعدی افطار فاسد کند و سبب لزوم
فدیه و قضا گردد پس از مضی ساعتی که ساعت آنرا متصور میشد
قلعگیان از ساده لوحی و ناتجربه کاری بلکه شدت خوف و بی اختیاری

تمامهٔ افراد جمع لشکریان را که اندرون پرتاب گلوله فرود آمده بودند به
گلوله زدنها از غفلت و عدم مبالات شان متنبه نمودند اما پسندیده
فطرت ارجمند و کزین دانش بلند آن بود که محصوران کاش دران
روز ازین تندی اغماض می کردند و توپها بر نشانه میانداشتند
حتی که این خیام بدجمعی و سکون خاطر خوب خود با بمضاجع ضم کردانند انگاه
در وسط اللیل بتوپ زدن از فراز حصار بر لشکر دست دراز و تهدیم
بنیان هستی خصمان آغاز میکردند اقل ما یمکن آنکه هنگامهٔ ایقاع گلوله های
بی هنگامی سبب اتلاف و اهلاس اکثرے ازینها می شد و اغلب که تغیر این
حوادث کاری میکرد القصه توزیع افواج بر جهات اربعه و تامین
مورچال بکاوش مرحله از جوانب شرقیه و غربیه در ایامی معدوده
و مدتے معهوده سرانجام یافت و توپ زدن از طرفین اشتداد
گرفت و نوایر کارزار از هر سو باشتعال آمد ؎ دو جانب که
شدند هم بر اشتعال ؎ تو گوئی که زد حشر جوش و بال ؎ برانگیخت لذ بسکه

دود و غبار صفا رقت زآئینه روزگار چو آوازه توپ گشته بلند
تزلزل زده سنگها می فکند ز ابر و خان شلک شعله وار نمودی چو
باران قهر از شرار غرش توپهای شیر دهان هر ساعت زلزله در ارکان عالم
حصار افکند کان زلزلة الساعة شیء عظیم و دندنه در دماغ
بروج انداخته کتضع کل ذات حمل حملها و قوع گلولهای گران
از خارج علی التواتر در رونق ثبات قدم از جا برده که یرسل الصواعق
فیصیب بها من یشاء و عروج حقه های ثقیل و خفیف گران
از فراز حصار و نزول آن در مرحله و مورچال در شب مانا نکه توالی شهب
ثاقب است بر فع شیاطین ماردی که با هنگ استراق شمع بالا زدند
دود انگیزی باروت از بالای حصار و دمدمه مورچال چتری بر هوا بسته
و غریدن توپ با صدای رعد تولمان افتاده و بوارق رنجکها
معنی یکاد البرق یخطف ابصارهم بصورت آورده همانا سحاب
ثقال و رعد و برق سرگرم سامان طوفان کاری اینکار زار بوده که

مسبحان صوامع بلند تسبیح تسبیح از علم مجلله در وقت خود ساختند
یا آشوب صواعق و زلال بگردی بازار تفرقه بیکار دست حواس
از جمعیت بیکار داشت که تماشا کنان عبرتکده روزگار کیفیت
مال بُعثِرَتْ مَنْ فِي الْقُبُورِ در حال معاینه می نمودند خلقے
بدین مهابت در ذهول افتاد یوم تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ
عما ارضعت و عالمے بدهوشی سکر سکرات حالتے عرضه داد
که تری الناس سکاری منادی اجل مسمی ندای یُذِيقَكُمُ الْمَوْتَ
و لو کنتم فی بروج مشیدة ندا میداد و نوای وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللّٰهُ نَفْسًا
إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا می زد و همدرین روزها شخنه بدن که عرصه
دیوار شمالی متعین باهتمام وی بوده بسینه کوبی گلوله بهانه جوی
اجل ودیعت حیات مستعار بمقتضای قضا سپرد و بعضے از
خواص فرنگ خسته و دست و پاے تدبیر در بند تقدیر شکسته
فریاد لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر برداشتند

و برخی از عوام آنها نارحامیه را حامی خود یافته بدعوت حق من
مزید شتافتند و دامار حیدر علیخان که بخشی احشام وی بوده
بطرب گلوله مرغ روحش از قفس تن بال و پر پرواز کشود و کثیری
از پیادگان سواد الوجوه و اما الذین اسودت وجوههم
که مختفتان مرحله مور چال بودند با هنگ هم فیها نافیو شهیق
اقدام کردند و از بدو محاصره و مجادله تا روز یورش عدد قتیلان بدو
بالغ و کشتگان لشکر بالاف رسید مادام که بنای قلعه استقامتی
و تشییدی میداشت هر آفیوا شدت مور چال متزاید می گشت
و خفیه مرحله های دور و دراز ریشه دوانی طول امل تا سواحل
خندق و پای دیوار می نمود قحط اقوات بمرتبه رسید که برخی از
معتزلان زاویه قناعت عروة الوثقای صبر و شکیب از دست
داده طوف ابواب البیوت وظیفه وقت مقرر داشتند تا آنکه
خلقی از شدت جوع و اضطرار مخمصه بجان آمده و غوغای ملی

های و نوای وای وای بلند و سکینت و قرار از قلوب محصوران
برطرف شد و علاوه این حال شهرت قتل عام کپیده دلان حصار
را رنگ بر رویها شکسته و دل از دست دادگان شهر بند را
از هوش برگشتگان عرصه محشر دیگار شان یکسر چشم حیران داشت و حتی
خاطر طفلان از تمیز مهد و صبیان از شعور معرا از حظوظ لهو و
لعب ممنوع شد چون قانعان گوشه توکل بخلوت انزوا میراند
و طیران همت طیور از آشیان بیگانه بی آب و دانه بال پرواز
می افشاند تا چندی برین برآمد دیوار بروج و حصار با آنکه
از ارتکاز عمود کلان و نهادن جواله ها و کیسه های خاکدان
دفع دخل صورت پذیرفته بر خنه اندازی گلوله ها از محافظات
فصیل تا قعر خندق خاک توده مخدری انباشته شد کارگذاران
مرحله بگذارش آوردند که امروز نقب رحله های هر دو مورچال
بپای دیوار رسید و مادهٔ کار آماده پختگی گردید دوم ذی قعده

فرمان قضا اذعان نفاذ یافت که تا سه هزار جلادت پیشگان تهور شعار
در پناه مرحلها شبانگاه متواری باشند و چون صبح فردا از تصعید بان
بر هوا اشارت رود همگنان بیگباری لبسان دار بازان برفراز
دیوار حصار برآیند و از بطش شدید هم یورش با بجام رسانند
و همچنان با متثال مثال اشتغال ورزیدند و خود با تنی چند از خواص
ندما بر کنار رود مامنی بدست آورده از غرفه روزنه آن برای
العین متوجه تماشا بود تا چون تیغ دودهٔ سحر از غلاف شب
برآمد و اسفار صبح آن روز قیامت افروز نقاب ظلمت غلس از
روی آسمان برداشت روز چهارشنبه که نخس مستمر ماه اول بود
بانداران بتصعیدبان ها مامور و مختفیان مرحله بیورشی چون
خفتگان بستر خاک از مغاک احداث محشور گردند و مستحفظان
قلعه بعادت معهوده همه شب به بیداری و پاسبانی بروز آورده
بامدادان که غنوده بختی چشم هوشیار مغزی شان بسنه بود سر بخواب

گذاشتند ناگاه که صدای شور انگیزیان در گوش شان خورد و سراز بالین
برداشتند و فلک را بکام خصم دریافتند و فرنگیان جانب شرقی قلعه
بمجرد ملاحظهٔ حشر مردم از کمینگاه مرحله ها در نشر افتادند و راه فرار پیش
گرفته از یلغار ۱۱ دبار نشان دادند و دیگران هم ناموس فتوت
را وداع گفته بیحواسی بهر طرفی گریخته و آبروی مردی ریخته
عرصه خالی کردند مجتجان مرحله بچابکی و چالاکی ابرار بدیوار قلعه برآمدند
چون مقر ایشان را مفر یافتند بدنبال دویدند و برخی از پشت
دادگان را بسزای بددلی و نمکحرامی بزیر تیغ بیدریغ کشیدند
دویدند در پی سپاه دلیر چو بر پشت آهوی رم خورده شیر دران حال
شیران بسی بزدند بسر پنجهٔ زور خنجر زدند بجمعیت شان فگندند فرق
تا آب شمشیر کردند غرق و همدرین ساعت از موجهال غنی نیز ضبول
قیران یورش بدفعات واقع شد لیکن اشتداد ضربت توپ و بندوق
از فراز بروج و حصار دست امید شان کوتاه داشت هر صفیکه از

انزرون

اندرون مرحله باظهار سربازی و دلاوری بیرون برمی آمد زیوبی

یوم یکون الناس کالفراش المبثوث امروز بطالع خود میدید

و بر جمعیکه بعزم قتل مستحفظان سر دیوار دست او بر جرات و جسارت

میکرد کوفتگی و تکون الجبال کالعهن المنفوش فی الحال معاینه

اش میرسید آخر فرنگیان بی ننگ و ناموس اینطرف نیز با آنهمه سر خروی

که در حقیقت جبره خجل بوده هیچ پروای افسوس نداشته قاطبة

بالانفاس سوخته و پایهای بر تافته فرار را ذریعه جان بری شمردند

و باقی جماعه قلیله که اثر نمک بجلالی و شهامت رجال از وضع شان

پیدا و هویدا بود قدم ثبات افشردند و علم از دست پیش آهنگان

پس پا باز ستدند در اثنای ایجال زیاده از نیمه شهر خیره سر در آمد

تا آنکه حیدر علیخان با سیتقان ظفر کشان خود که مرهای بریده چند

پیشکش نظر ش کرده بودند خود از ان طرف متوجه شهر شده

و تا شهر از پیاده سبک باک رز را فیصل ندا فته ثابت قدمان قلعه

تا از ان سو بغارت دست
پیش کستان لشکر

مسلط کرده و فرمان اخرجوهم من حیث اخرجوکم در داد
تا شعله وار به تیزی رفتار از شرار باری گلوهای بندوق آن جماعه
کم مایه را از پیش رانند و بحکم خلوا سبیلهم راه بر پس فتگان
این مرحله کشودند و ابواب مسدوده قلعه از هر طرف مفتوح نمودند
که واتوا البیوت من ابوابها العیاذ بالله صدمه جنود قیامت
آشوب و دبدبه فتنه دلکوب عجب شوری آن زمان برانگیخت
که انتشار پیادگان با تیغ و سنان هر جانب در کوچه و بازار
محشری برپا داشت و شیهه بادپایان با غریدگی شیر توامان
افتاد و نوای کرنای و سرنای داران روز طاقت سوز انیوم
ینفخ فی الصور نشان میداد و دهل کوبی شادیانه فتح چوبی
بدلکوبی اسیران شهر میزد و های و هوئی بمثابه بلند گردید که قوت
حاسه سامعه نفس متکلم برمثال و فی آذانهم وقرا از کار
رفت و غارت گران قلاش بمصداق منطوقه مصدوقه دست

تطاول

تطاول دراز کردند و شیوهٔ بتک حرمت و قلت مروت بشهرت
رسانیدند و مستوفیان معاهدت لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن
الاعز منها الاذل عهد موثق رواج نقص عزت وفا گردانیدند
طرفه جفاهائیکه ازین ناخدا ترسان در روزها پرسان بحال تیره روزان
شهر واقع شده قلم چه نویسد که با وصف سیه کاری در تسوید حال
این نامه سیاهان همچو بید میلرزد و بروز سیاه شان با سینه چاکی زار
زار میگردد چه گویدم با وجود طلاقت در تمهید این مقال لال میشد
و نطق را بصد شرمناکی در معرض معارضه عقد سخن شکند
مختصر محمد نجیب ابتدخان از بدو انتشار طبا شمر اسفار صبح این روز
قیامت افروز پناه قلعهٔ ارک گزیده و راجه بیر بگرفتاری پنجه بلای
خصم مبتلا گردید و آتش بلا بالا گرفته بلدی الجمله در معمورهٔ بلد
الطاف پذیرفت و معنی کف ایدیهم عنکم و ایدیهم عنهم صورت
گرفت اما قلعهٔ ارک همچنان بتصرف فرنگیان که بحال خود ماندگی

وخجالت از پیش راندگی چون موشان بر تہ خانہا پیش و اخوین بوند
باقی ماندہ حیدر علیخان تا سیس مورچال مجددًا از اطراف وجوانب
چندان شکل تنگی عرصہ عافیت در دیدہ قلعگیان ناقبت اندیش
وانمود کہ آنہا بسلامت تامہ خاصہ و عامہ در مصالحت دریافتہ
لاجرم رہنا رخواہی را ذریعہ استخلاص گردانیدند و حیدر علیخان
ملتمس آنہا بسمع رضا مقبول داشتہ بگذاشتن نفوس مجردہ بسلامت
جان در ترخیص بجانب مدراس دارالامان وثیقہ دست کرد
کہ السلام علیکم والعہود بعہاها پس قلعگیان بوجود مبالغہ در
وتفوق او ابواب مسدودہ قلعہ کشادند و بآنہا کہ پژمردہ وخواطر
افسردہ دربارگاہ حیدر علیخان حاضر آمدند و بر خصت غیر مترقبہ
مدراس احساس جانہای تازہ در قوالب افسردہ یافتند و براہ
مقصد کہ اصل معاش ایشان بودہ قدم از سر ساختہ شتافتند
وحیدر علیخان بملاحظہ لطیفہ لطف ربانی وعنایت یزدانی اصلی

کرامت

کرامت توتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء مسرور
الحال وبمودای ولقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة مودی
سپاس حضرت قادر ذوالجلال ومقتدر متعال گشته ضبط و
ربط آنجا بر طور خود ش انتظام بخشید وخود بجاه وجلال متوجه
مخیم وسرادق دولت واقبال گردید وبعضے از اعیان حضرت
را بتکفل نظامت بلده وعمارت دار الحکومت برگماشت
ورتق فتق آنجا بقبضهٔ اقتدارش باز گذاشت وراجه بیر
را بر جملهٔ ارکان وهمگی اعیان معزز ومکرم واستجارت ملک بوے
مسلم فرمود وچندین ابلیسان تلبیس کیش ومفسدان ناخیر اندیش
را محله بمحله بل خانه بخانه متعین وباهتمام افساد مصالح خلق مستقر الذم
نموده وتا چون عمارت دار الامارت وآرائش دیوانخانه بعرض رسید
بروز همایون وساعت میمون شرف المکان بالمکین بشوکت و
تمکین پیرایه رونق وظهور یافته وخود بدولت واقبال ومکنت واجلال

برواج رسوم جهانبانی وضوابط کشورستانی قیام واقتدام مینمود،
وبه ترتیب بزم وترغیب رزم با رعایت شدت عزم واستکمال
احتیاط وعزم طبل عیشی خوش وعشرتی دلکش می نواخت، وهر
صباح ورواح مطربان جادوطراز ورامشگران شیرین آوزار
بنواهای شکرریز ونغمات شورانگیز درون عشرتکدهٔ دل از دست
نامهیدی ربوده وبترنم ترانه ظهور میرودند، زیس درنغمه
برلب آشیان ساخت، ترنم خانه درکام وزبان ساخت زبانها
ازشراب نغمه سرمست، نفسهای کوبان دردست، همدرین روزها
فرمان قضاجریان امضا یافت، تا متمثلان امرمحکم بغارت محال
جاگیر وتسخیر قلاع چیتور وچندگیری همگی اثاث البیت وزینت آنجا
مع فرمان روای وتوابع او بارکاب حاضر آوردند ونیز تمامی قلاع
حوالی ارکاب تاکرناتک کرده که ظاهرًا ارتفاع کوه دست تصرف
جرات کوتاه میگرد، ومرنگاه طول امل درنیه راه جنوبی نمود بلکه قیاس

هوس

هوس تلاهوای کمر گاهش راه می یافت باهتمام دلاوران سرباز در قبضه
اقتدارش آمد، و همدرین ایام ٹیپو سلطان در نواح سانکده وابنوره
بکپار سوے امان تاخته در قلت فرصت سایر حصول آن سرزمین
بتصرف درآورد، و هم زمینداران کالستری و بمراج و جز آن بمعاینهٔ
قهر و سطوت حیدر علیخان شیوهٔ مخالفت خلاف راے صواب اندیشی
سنجیده ناگزیر عقد موافقت بستند و باستیلام مبلغ علیه اش
فرار سیدند بجز زمیندار ونگٹ گیری که باختیار تعلل و تساهل غارت
و تخریب را در محال متعلقهٔ خود صلاح وقایع حال تشخیص نمود
و بالاے قلعهٔ ویلور صف آلکم بر شتن حیدر علیخان باد
فتور هنگامی که ساحت سواد فسحت آباد ارکات از خس و خاشاک
موانع پاک رفته، و همه جا شعلهٔ چراغ اثر عوارض خاموش گشته
خندهٔ دندان نمای کنگرهٔ های حصار ویلور چون دندانهٔ شانه
زلف خاطر حیدر علی خان پریشان می داشت. و ناخن حسرت

نصرفش سینهٔ تمنای وی بگزاشید میر علی رضا خان بکفایت مهم قلعهٔ
ویلور که استحکام دیوار سنگینش سنگے سخت بردل مبارزان باعزم میزد
و دور پرکوتهٔ محکمش دست جرات همت را از دور ترکوتهی ساخت
وتلاطم امواج غرقاب خندقش که گوئی بحر محیطی است برگرد جهان برآمده
سفینهٔ نظر را غرقه میکرد مشار الیه و معتمد علیه گردید و محمد علی
کمندان برسالهای مردم بار و جماعهٔ پیادگان قساوت شعار
و توپخانهٔ برق کردار بر تسخیر قلعهٔ کوه سا جره موکل و متکفل شد
تا سر سال یکهزار و یکصد و نود و پنج افواج حیدر علی خان با نبوه
پرشکوه بر سر فرنگیان بے سروسامان ویلور تاختند و جمعیت دلهای
آن جماعهٔ بے فرهنگ سراسر بجاعت پریشان ساختند چنانکه
عالم تماشا از پردهٔ عینک دوربین محو تماشا بود حشرگاه لشکر نیز
دور دربین شان نزدیک تر می نمود و قریب بود که هل یکب الناس
علی مناخرهم بظهور رسد و بطریان این دهشت جریان خون

در شریان محصوران محتبس گردد، و شکسته رنگی روی فرنگیان آئینه دار
صورت حیرانی شود، کار آزمایان عرصه ناورد هنگامه نبرد گرم ساخته
بحفر مرحله شکم کوه قلعه را ساجه خالی و بجمع جمیع مواد فاسده متملی
کردند، و از ورای کوه دمدمه های مورچال بستند، و بتهدیم مبنیان
قلعه توپهای گران سنگ در محاذات بروج نهادند، اما گلوله
توپ دمدمه مشرف حصار برگاه از هدف متجاوز میشد، زنگوله
ندمه بگوش قلعگیان پائین میرسانید، و زیر و بمی در پرده این ساز
نوای خارج آهنگی میزد، تا شبی فرنگیان بی باکانه از کمینگاه بر مقاعد
قتال اهل مورچال در افتادند، چون از زد و برد ایشان پشت
دادند، بعادت بدکرداری از میخ زدن در مسرتیه توپها کوتاهی نکردند
و در آخر با قدم برین حرکت تقیل سخت خفیف و پس پا شدند
حیدر علیخان بوقوع عمل بد از قباحت پیشگان قلعه که مورد نص
سا ما کانوا یعملون اند تغلیظی و تشنیعی نسبت بگاشتگان

بشت دادن معروف
بیوفائی نمودن ورد
گردانیدن ۱۲
سردار

خود تفوه نموده کلک سیه کار را نیز برسزای آن زمرهٔ مجرم محرم فرموده
و تحریص بر قتال و تشدید مورچال کرده و میر علی رضا خان مراعات
تساهل بر خلاف رضا و مو کل از اسباب قضا انگاشته و بقضاء
مافات ادای صیغهٔ امر معروف جاگیری ساخته بسرعت تمام حفر مرحله
طویل در ایام قلیل سرانجام داده و بنا بر بستن دمدمهٔ مورچال آغاز نهادند
وحیدر علی خان جریدهٔ باتنی چند از ارکان دولت و اعیان حضرت
وجوقی از پیادگان رکاب به تفتیش حال قلعه و کیف و کم کارگذاری
کارکنان رکاب به تفتیش حال رفته از نزدیک دوربین بعینه آن قلعه بنظر
درآورده و پس از رجوع الفهقری حکم بیورش قلعه صادر فرمود هرچند که
شاطران زوار آور همچو پیلان گسسته مهار هنگام نیم شب هنگامه آراسته
رخ بسوی برج مهندم آوردند و شه سواران بساط عرصهٔ مردانگی
اسپان در خانها گذاشته پیاده تاختند و منصوبهٔ محکم از آغاز این
بازی درست کرده بدیوار بالای قلعه آویختند لیکن چابکدستان قلعه

کرده از او آن برج مهندم آتشخانه جان سوز جهان افروز آماده می
داشتند به برق اندازی توپ و بندوق راه جان بردن بر پیش
آنگان مسدود کردند و چندانکه بیرون پیش رفتی می نمودند
اندرون خانه مات دیده پس پای می افزودند و همدرین حال
جماعه از ورای عقبه کوه چون رؤس شیاطین سر کشیدند و از فراز
به نشیب آمن برنگ شرار در آبادی و یلور افتادند و لختی از خانهای
آن میدان آتش دادند فرنگیان از هر دو قلعه بالا و پست بمهتاب
افروزی که بسان مهتاب همه روشنی آن یکسان بود ظرف آتشی دست
بمعاونت همدیگر بکار بردند و عجب جهره ها به بیهری زیر و بالا بهم
انداختند که فرزین بندی آن حریفان بزم رزم شکست یافته از آن
معرکه طرح دادند و کیرے دران دایره پرکار چون چرخ پرکار از
آغاز تا انجام فرق نکرده سرگشته وار بسر آمدند و نسبت حیات
شان با جل منتهی شد چون پس از ساعتے شور عرصه رستخیز درین

هنگامه ستیز فرو نشست، مدعیان عنبور که فرقهٔ گریختگان و بقیهٔ خون
ریختگان اند جزا بدکرداران فرنگ حواله بفرداد دادند چون بخت
برگشته بسمت مورچال برگشتند و آفرین و نفرین بحسب محنت های
مردانه و ترددات نمایان فریقین بدانچه در قیاس نبوده طرف و قوی
پیدا نموده و اغلب اینکه مناجات عزیزان مستجاب الدعوات که دست
تضرع و ابتهال بحضرت ذوالجلال عزاسمه برداشته بودند گرهی ازین
عقود کشود و گرنه چه قباحتها که منصوب بمحصوران نمی شد و
درین ایام تیپو سلطان بفراغبال از مهمات پیش نهاد بر قلعهٔ ویلور
نزول اجلال فرموده و بهجوم لشکر احصار بر احصار افزوده
و همگی همت مصروف فتح قلعه داشته توجه بجفر مرحله گماشته بود که
درین اثنا جواسیس بحیدر علیخان خبر رسانیدند که جنرل کوت سرکردهٔ
تازه وارد بنگاله با لشکر گران بار تا بوندواسی اقدام نموده حیدر علیخان
عزایم فتح و ظفر را فسخ کرده قاطبةً افواجهای همه جهات انجا طلب داشت

مگر برسفے طلایہ دار بچند جہت جہۃ سد باب قلعگیان بجمیع ابواب بر
گماشت، ومدار المہام میر محمد صادق را برانتظام مہمات رکاب مختار
کل ومدار علیہ ساخت، وخود با عساکر شہامت مآثر طبل کوچ نواخت
ظاہرا اضغاے شکوہ گروہ خزلان پژوہ نصاری چشم ہمتش تنگ تر
وچہرہ عزمش متغیر کردہ بود، امّا بحکم شدت وصلابت کہ داشت
استقامت واستقلال از دست ندادہ باکروفر بیرون شہر بسبا
علم افراشت، راندن حیدر علیخان بشکر جنرل کوٹ وایقاع
جادلات دریں سال بود، راہ روان مراحل نقل این مقال وسبک
سیران منازل شرح ایخیال چنیں طے مسافت روایت کردہ اند،
ہنگامیکہ ہنگام اشتہار خروج حیدر علیخان از بلدہ ارکاٹ در لشکر
ترسایان ناخدا ترسان گرم گردید، جنرل کوٹ از مہابت جنود عظیمہ
ومخافت جیوش جسیمہ عنان عزیمت ارکاٹ معطوف ساختہ
سر براہ چنگل پیٹ نہادہ، وباستیقان موسم ورود جہانات فرا سیسان

بموای ظهر الفساد فی البر والبحر راست به بندر پیلچری رسید طلایه
داران حیدر علی خان بعرض رسانیدند که مخاذیل کفره فجره در نهایت
قلق و اضطراب بادیه پیمای همان شدند حیدر علی خان بدین نوید
سراسر امید از حضرت ظفر بخش امیدوار تر گردید و علاوه این
بشارت طرب اشارت ورود جهازات فرانسیسان موکد مسامعت
اقبال ارجمند و موید موافقت بخت بلندش شد پس ازانجا
آستین همت برساعد جرات پیچید و دامان مبارزت برمیان
مبادرت زده و لوای اعتلای بر آسمان افراشت و کوچ بکوچ
بر سرکشتگان سرکشته فی کل واد بهیمون در رسید و با یقاع
حوادث مولمه کاسر عظام ثبات و هادم اساس حیات آنها گردید
فلاجرم انگریزان صلاح و سداد در قیام بمقام کودلور اندیشیده
آن را مستقر و مستودع گردانیدند و مطلوبات هر جنس بحمل سفاین
وجواری از مدراس و جز آن نوبت بنوبت می طلبیدند و روزی

چند دفعًا للوقت در انجا متمکن بوده اوقات بسر می بردند و حفظ احوال
از دست بردمعاندان مغتنم می شمردند و درین روزها حیدر علیخان
بتسخیر قلعهٔ تیاک کپده سرشکن سرشنجان انجا گشته و هم بتاراج مرزوبوم
ناحیهٔ مدراس که اکثر خرابه اش حُرِ نمسکن چغدو بوم بنود خیل خیل
فوجی برانگیخت ولاکن آنها بمقتضاے بددلی بتوهم عکس احوال مختل
انجا از سبقت و تطاول بنیانیش باز ماندند و بقطع نظر از
شرم افسوس خلایق همچنان باده مشت بمقر اصلی خود راه واپس
و همدرین سال حیدر علیخان با فوج پرشکوه بتصادم اطراف
ترچناپلی که علت غائیهٔ اینهمه اعمال جدال و قتال است و برهم زدن
نظام آن محل متوجه شد حتی که معموره حوالی قلعه که گویا هردو بالذات
متحد و بالاعتبار مختلف بودند بغارت زد و مقدارے را از
جماعهٔ قلعه که بر اقتضاے جهل مرکب ارادهٔ نا صواب بمدافعت
خصم پیشوای همت خود کرده بمیدان کاه برون آمدند علی رؤس الاشهاد

بباد اش خیره سرے رسانید و حال آنکه قلعگیان از احساس ایخال نقد
حواس باخته باطراف بروج و حصار نقش دیوار و دست بیکار
بودند و درهای قلعه همچنان مفتوح و از مبادی حیرانی چنان
پنجهٔ تدبیر دور از کار برداشتند که باوجود قرب جلادت پیشکان
عرصهٔ رزم نه یارای دفع و انتقام و نه رای منع اقدام هما ناغشاوهٔ
غفلت بر چشم شان گذاشته بودند یا تکلیف شعور ازین مهوتان
برداشته اگر نه مخالفان غافل از وقایع حال محصوران بودندے
متیقن که باسعاف سیوف قواضیب قطع اصول ترسایان نمودندے
تا بعضے از پختهٔ کاران هوشیار مغز بحکم خف ما هوات و لا تحزن
علی ما فات ابواب مفتوحهٔ قلعه مغلق و مستمر ساختند و همدرین
سال تیپو سلطان با فوج رکاب در ملک تجاور هجوم آورد و مع قطع نظر
از رعایت رعایا و حمایت برایا بسیاست انتصام اشتغال ورزید دافع
جیوش کفره و قامع اصول فجره شد چون لغیرات حوادث دوران

ب و از بالای حصار بتوپ
زدن پرداختند ج

ا دوران

سررشتهٔ شریع ودرایع گردید جنرل کوٹ باستماع خبرورود جہازات
بنگالہ باجمع کثیر وہم معاینهٔ تصادم طوفان کاری عواصف مفاسد
عام وگسستگی طناب خیام استقامت آن مقام برخت اقامت
بربستن صلاح اندیشید ولبسرداران جہازات فرمان داد تابمجاز
لشکر ہنگام کوچ برابر آیند ودر حوادث جنگ اعانت نمایند پستر
لشکر نصارا امبالات آن جنود خطیره از راه ساحل بحر روان شدند
حیدر علیخان ازیمین ویسار محیط جماعت کفار ودر معبرہا حصونے
چند بربسته سد راه ومانع گذرگاه شان گشت فرنگیان بملاحظهٔ عروض
تخلل این موانع پای سعی درمیدان مبادرت نہادند وبالجمله
بجملهٔ مبارزت مخالفان راپیش رانده بران حصارہا دست
یافتند ومقارن اینحال کلولهٔ جہاز برقفای میرعلی رضاخان که
درکنف درختے استظلال داشت درخورده گفتش البشکست
وسررشتهٔ حیات مستعارش گسیخت وساقی قضا شربت اجل در کاسهٔ

و آزکشته شدن خان مشار الیه در حشر گاه لشکر حیدر علیخان بیکگونه
نشرے روداد، فرنگیان فرصت وقت دریافته گرم رو بادیه سبقت
شدند، و بطی مراحل و قطع منازل و اصل مدراس گشتند، چون
مجی جمعیت سایسته بنگاله سبب اعتضاد انگریزان شد، و دود
عتو و استکبار در دماغ ایشان پیچید، جنرل کوٹ عجب عجبی بکثرت
فوج بهم رسانیده، و بخروج در غایت تبختر بمعرکه گاه کرن بیلی فرا رسید
درین مصاف که از حین طلوع تا اصفر اشمس نوایر دشمن سوزی
علی الاتصال گرم التهاب بوده چه صواعق محرقه که زبان زبانه
بندوق از هر کرانه در اظهار محبت سوختن دراز نداشت، و چه
بوارق خاطفه که ببرق خلطه اندازی توپ بخرمن هستی خسان
پیکار خستن نزدیک، ندای قُلْ لَنْ یَنْفَعَکُمُ الْفِرَارُ مِنَ الْمَوْتِ
او القتل حنجرهٔ اهل هیجا میخراشید، و قضا را ذکر واها در اللذات
دمبدم نقش سلامت و بقا از الواح اهل وغا بخنجر فنا می ترا شید

و درین روز چاره سوز کشتگان بسیار سایه وار بر زمین افتادند و از
کسوت حیات عاری شده پهلو بر بستر مرگ نهادند تا چون بعضے
از سرکرده های فرنگ پای مردی بکار برده بیجا با جرات سعی کردند و
بر سر آن لشکر انبوه بے سر و پا تاخته بجقه بازی سوزاندند و بدود
انگیزی هلاک از پیش راندند صد آفرین بر جلادت این کفار که چون
شرار از مجمر برجسته آتش بجان آن غیرت دشمنان زدند و زهے
ناموس مردی آن جماعه بے توبیر که کار این مقدار از سرگذشتگان
با نجام رسانیدن نتوانستند و از خامکاری مکان مخصوص خود
بدست آن غلط اندازان گذاشتند و انگشت نمای تعقب
چیره دستان خیره سر شدید القوا گشتند آرے هیچ خطا در فکر آن
سخنوران جاده قتال نرفته که راس و رئیس ایشان از خصوص
قول خود که سعی در حفظ نفس خویش و اهلاک و اتلاف خصم مقتضاے
رسم سرداری است کاهی رجوع نکرده چه آنرا با اقران قیاس خود

قاعدهٔ کلیه مطابق واقعه قرار داده، و دلالت التزامی بر آن آورده
که هر مقدمی از نصارا گشته شود قیام تالی بمقام او از اشکال بدیهیه
ضوابط ایشان است، و قضیهٔ حکومت غیر حبس ایشان اینکه
هر که نسبت حکمیه حکمش بتقبل منقطع شود خاصهٔ محکومان او از شرطیه
وفای حمایت و تضمن قانون رعایت بر فصل بعید افتادن
است. القصه فرنگیان بغرور مدافعت عارضی آن خاصیت نوع
سافل در عرصگاه عام خوشحال و شادان بر مقام او قیام گرفتند
و پس از روزے چند که قریب الفراغ از زاد بودند معاودت بدر اسکی کردند
و بگرد آوری زاد و مواد مهم جدید اشتغال ورزیدند، و مرة اخری هم
برین نمط مجاوله و مقاتله واقع شد تخمینش بهشت مجموعی انیست
که دو لشکر مقابل برآراستند، کمر بسته بر کین هم خواستند
ازین سو یلان غضنفر نژاد، و ازان سوے گردن رستم نهاد
دو رایت بهیجا برافراختند، بخون ریزی یکدگر تاختند، چنان

مجتمع گشته باهم سپاه ۔ ممیز نشد از دو لشکر نگاه ۔ به تیغ و سنان
بسکه آهیختند ۔ دو سیلاب رنگین خون ریختند ۔ چو شمشیر برمغز اندا ختند
بسے سرکشان سا سر انداختند ۔ زمیغ عروسک پیام پرون جست برق
تپ و لرزه زان شعله بگرفت شرق ۔ زبس گوله گردید آتش فشان
که در شش جهت داده زآتش نشان ۔ هران گوله کوا مدے بر هدف
شدے هستی بدسگالان تلف ۔ سیاهی زسیما را عداد مید ۔ سپیدی
زبخت بدشان رمید ۔ تو گوئی که هستند اهل جحیم ۔ طعام و شرابش
زقوم و حمیم ۔ ازین طرف مستان خمخانه تهور بے کیف و کم بتکلیف
نشاه سربازی از شعور بیگانه ۔ و ازان سو شیران بیشه شجاعت
بے بیش و کم با پیشه دستی آشنا لگاهے ازینجانب زمزمه رنگوله خارج
آهنگ گلوله سازی پرده سخت جانی سرخشکان می شد ۔ و گاهے
برهم شکنی نیستان سنان اجابت بقانون صدای موسیقار
زخمه زن تار نفس ناله پرداز سینه های زخمی سپوختگان میگردید

چون این نوبت نیز از هیچ جانب تقصیری و تفریطی واقع نشد
و کار از قسمین از هر قسم فنون جنگ آوری علی السویه بمیزان
معادله مقاومت راست آمد هر دو لشکر بقطع نظر از مجاهده
بیفایده بقرارگاه خود رجوع آورده و جنل کون از انجا بعلت
بی سامانی بسمت مدراس معاودت کرد تفصیل اجرای حالات و بیان
دیگر و تبیین اضعاف اوقات حضرت اهلی آن در ین سنین
و شهور چون قدرت بی آله مقدر علی الاطلاق بحکم یقدر اللیل و
النهار رقم تقدیر ازلی بصفحه صحیفه معاشرت ابنای روزگار رقم
نموده و بمقتضای جف القلم بما هو کائن جمله مکونات را
از هر مکمن غیب بمنصه شهود برحسب اقتضای ماهیات جلوه گر فرموده
لامحاله مصلحت اوضاع صلاح و فساد بعرصه امکان باید شتافت
و براوقات معهوده ظهور وجود باید یافت تمهید این مقال آنکه
چون میر صادق که در ادعا و دعاوی عریضه ایثار اطوار بی انصافی

لبث

نسبت بخلایق صادق، و اظهار جوهر شیوهٔ مروت و حقیقت آدمیت
کاذب بوده، و صورتش معنی نسبتش دروغ واقع عرضه میداد،
و سیرتش نیز بر نفی اعتبارات کرامت سیادت استشهاد میکرد،
از حضور حیدر علیخان بحکومت ارکاٹ مرخص و مامور فحوای وسعی
فی خرابها گشته، و اهتمام موکلان ویلور که چون معذبان روح
در غلظت قلب مسیح تفاوت نمی کردند نیز بوی تعلق گرفت، فرمان
فرمایان یمین و یسارش طبیعت انسانی او بنفس شیطانی مبدل
ساختند، و جبلگاه خاطرش از عرایس افکار سرایر حقیقت مردمی
پرداختند، خباثت نفس امارهٔ او کالنفس لامارة بالسوء وصف
حقیقی او بست، و کار عزیزان زمان و بزرگان روزگار آن دیار
بخوبی آشکار شد که غریو از نهاد اکابر و اصاغر برخاست، و خلق
بیکبارگی از جور بد خلقی و جفا و سماجت طینت آن دیو سپیدر
چون حاطب لیل و جالب رحیل و خیل بوده است، بل فتنهٔ دنیا

ودین در وجودش موجود است، جواز تمنای مرگ میکرد و خبر
سیاتی زمان علی الناس محمول بر همین احیان و محظور از همین
او ان میداشت، تا چهار ماه هر روز کم از روز محشر دران دار الفنن
نمی گذشت، و هر ساعت جز نمونه ساعت دران مصیبت خانه متصور
نمی گشت، موافقانش که نتاج منافقان حقیقی بودند در ندیم
او چه قدر بار ندامت که برنداشتند، و با ستر صاو خاطرش چه تخم
سیئه نامرضیه که دران سرزمین نه کاشتند، هر شام و پگاه سرهنگان
شحنه کوچه بکوچه آواره گردانند که حقیقت حال چیست، و گاه بگاه
چاکران چبوتره محله بمجله متفحص اند که صادر و وارد کیست، از نشیوه
بد بینی بر حرف زدن مردم گوش دارند تا بهانه جوئی بدگوش وبینی
باید برید، و بر صورت بدلیه انسانی که مصوره کلک قدرت مصور
حقیقی است رقم حک باید کشید، و باندک خطا شمردن تازیانه
بسیار میزدند، تازیان بسیار را بهر حیله کار بندند، فغان تظلم مظلوم

صور

موبر اندام خفتگان بستر مرگ راست میکرد، و در دل مستمندان عظام
رحیم را بشور می آورد، افسوس که این کوردلان را چشمی نبود که بجای
واگرند، و طرفه قساوت قلوب شان که بزخم خسته خاطران رحم
نمی برند، کلا بل ران علی قلوبهم، تا آنکه اگر علطی معلوم این عامیان
شود، برخلاف قدرش بعمل می آرند، تا فاصلے محسوس این بوالفضولان
گردد بے رعایت استحقاقش بفضول پیش می آیند، احترام جلالت
منصب قضا نزد این زمرهٔ بے سعادت حرام، و اختلال کرامت
مرتبت افتا پیش این منحرفان جادهٔ شرع حلال، عاکفان مساجد
از ذکر خدا بظلم این قوم اظلم ممنوع، تا کریمه ومن اظلم ممن منع
مساجد الله مصداق اتهام شان شود، ومعاشر اسلام از
اجتماع مجامع مدارسی وجوامع بتعدی واخبار این طایفهٔ بے هدایت
منتهی تا نزول نبی عبدًا اذا صلی که عبارت از شان افراد ایشان
بود، وعلی هذا القیاس مطلقًا جنس عالی از سافل امتیاز نداشت

ن کارگاه وکار و بارگاه نیک و بد بیک دستور گذاشت، و همدرین روزها
بموکلان نواحی دیلمر فرمان از دیاد تنگ عیشی ساکنان معمورهٔ خراب
ن تا ایجاشش صدور یافت علی الدوام بر سر رودخانه و مسافت قریب
ن بقرینه که از مضافات قلعه بوده تقرید طلایه استحضار داشتند، و در
ن معدوده ایام معدود و چندان قحط دران خرابه روی داد که از نایابی قوت
و افراط نادارای آشوب شهر بمضمون شهر آشوب مطابق افتاد
تلاش حمالی دست بسته و برداشتن دست از خوان نعمت خان معاش مردم آنجا شد
ن تبادل یعنی بفلان شهر بسودای تهی دستی سود خود در زیان انداختن
سنگ و میزان دیدند و تنبولی از بی برگی بجان بیماری دست
از وری گردانی ساز و برگ زندگی تیره چون بیرهٔ پایان برداشته
ن به بی تنوری وطباخ بینوائی نان در شکم تنور نیافته جز آتش جوع در تنور شکم نشانده
وزرگر از بی زری با ضبط نفس ساخته از گداختن زر در بوتهٔ مردم
ن گردد تو به گردد، و حداد از سرد مهری روزگار آهن مراد در کورهٔ آرزو

سرد دیده شیوهٔ دست بسینه زدن چون سمندان بر تک برگزیده
و مسکر به تمنای برنج سفرا فتاده ندای ذوقوامس سقه در داده، و تره
فروش از نایابی ابر و سبز بختی دست از تربیات سبجی برسته سر خود
چون کدوی بمغز شکسته، و قصاب به بی پاکی دشنه بر گلو آورده دکان
خود فروشی بسلخ و اکره، و صیقلی بگرد ارفسان خود را سرگردان
نموده آخر بمصقله صبر زنگ کلفت دل زدوده، و حجام حاصل
موتراشی یکسر مو در بساط محقر ندیده بسان پیکر آئینه سراسر چشم
حیران گردید، و صباغ از شرم بیرنگی و شوربختی رنگ سرشک ارغوانی
از پرده دیدگان پخته آب چهره مصفر چون زرداب فرو ریخته،
و عصار چون کاوش همه روزگار بکاوش جگر و کاهش دل گرو
شهر بر می آید، کیجدواری روغن چراغ در شبستان تیره روزی
او نمی نماید، و عطار مفلس چون بیخ گیاهی چند متاع روی دست
دکان نمی شمارد، و کاغذی قلاش بنا دیدگی یک چیچه آش نه کاغذ

دارے فربہی بر تن نمیدارد، و باورچی بطمع خام ہوس بخیت طعام
رنگ از دیگ می تراشد، و بفغان ناداری دماغ قناعت میخراشد
الزام اکثرے از نامستطیعان بے استقامت چون کشتی طوفانے
در ورطۂ ہلاک افتادند، و غالب اہل یسار بعلتِ حدوثِ اعسار
سرمایۂ کیسہ ہمت از دست دادند، و بقطع منظر از آئین مروت و
فتوت در حفظ نفس خود ہا عامل، و از منصب تحمل مشقت زایل
شدند، و ندای بلا را لبے گفتہ باختیار ازان عالم مخصصۂ نجات جستند
و بحکم لا تلقوا بایدیکم الی التھلکۃ جوق جوق از دایرۂ آن مہلکہ بیرون
برجستند، و بہر ناحیہ کہ تو ہم سلامت رہنمون شان گشتہ راہ خود ہا
پیش گرفتند، و برخی بسر خوشی بادۂ بخاران مع العسیر گرانشاء
ہمت رسا یافتند، و عاقبت ہمان مضیق را گوشۂ عافیت پنداشتند
و بدین کرم کریم مطلق کہ قاضی الحاجات و کافی المہمات است
تشبث نمودند، کہ و من یتوکل علی اللہ فھو حسبہ احوال بقیۂ

و اضطرارے

سالنان

ساکنان از پیر تا جوان بدین نمط که نفس شماری از تفریغ اوقات می
پندارند، و فرصت لحظات لطیفه کم از عمر دراز نمی شمارند تا یار کرا
خواهد و میلش بکه باشد. برآمدن جنرل کوت با سعادتمندان بارگاه رضا
حیدر علیخان با وسعت قرار یافتن او در رحیمیکه هلال سلخ شوال از
مطلع شب غرهٔ ذی قعده نمایان شد، فرستادهٔ فرنگی ویلور که مهام حکومت
انجا بوی مستحکم بود، انگشت نمای خواص و عام ترسایان مدراس
گردید، واز احوال زار و نزار منحنیان قلعهٔ ویلور اشارت باه کرد
که از چند ماه درین سال غره زاید النور طلعت روشن جبینان
انجا با تمحاق روز بتر انقلاب سال ماه تحت الشعاع آمده و بیاض
روز بمنخسفان تیره بخت سیاه تر از شبهای دیجور گشته، اگر نه چندی
حیلولهٔ منحوسان مخالف ارتفاع پذیرد، فکیف که این انخساف
شدید الخلا گردد جنرل کوت از معاینهٔ ایشان بحکم فبهت الذی کفر
مبهوت گردیده در چارهٔ کار درماند، و آن فرستادهٔ دل ازدست

داده را با بورقه بشارت قدوم لشکر باز برآمد، و خود پس از اتفاق
یحملون او زاد هم راه ویلور سر کرد، تا رفته رفته بر سر رود خانه متصل
بمقصد رسید، و هنوز فرسخی چند از مسافت پر آفت مانده بود
که حیدر علیخان بقلاوزی همت و توفیق با تمامهٔ جنود بی باک
سفاک بر گرد آن گروه خذلان پژوه برآمد بعنوانی که گوئی بحری
محیط با تلاطم امواج بطوفان کاری مشت خسان متصادم
گردیده، یا ابری گران بار با صواعق و زلازل با انتقام اعمال
قوم مقهور بر سر رسیده از غریدن ابر و تندی باد مخالف سینه های
اهل زمین می کپید، و دلهای وحوش و سباع در آغوش طاقت می طپید،
بلکه از دندنهٔ این صدمهٔ کر و فر گوش اهل آسمان کر میگشت، و فغان
شورش افواج بقدر تلاطم بحر و امواج ازین کارخ لاجوردین میگذشت
تا جنرل کوت درین کوفت و کوب دفتنه و آشوب ناخوب افتان
و خیزان بدستیاری استقامت و مددگاری همت بویلور رسید

ظاہرا

ظاہر اشہرت بے اصل مراجعت انگریزان بسمت ارکاٹ بعزم تسخیر
قلعہ اسباب پژمالی پیشیمانی آن لشکر ناکام مدعیان برخلاف داعیۂ
شان گردیدہ بود، حیدر علیخان بر مقتضای حزم و احتیاط توزیع
افواج براطراف ارکاٹ ارتباط بخشید، و میر صادق را بحفظ
و حراست حصار قلعہ مستقل گردانید، چون جنرل کوٹ عنان
عزیمت بسوے مدراس کہ معاد او بود معطوف ساخت، حیدر علیخان
برگشتن آن برگشتگان مغتنم شمرد، چون پیک اجل باز برقفای آنہا
تاخت، و ہمچو بازی بصید دراجی بال پرواز کشود، چندانکہ دانست
در ہواے امکان بچپکی تعارض زد و برد نمود، تا آنکہ جنرل کوٹ بمنع
اقدام مخالف ملاذی منیع و ملجای رفیع از کوہستان سواد سو لنکر
بدست آوردہ مجال استقامت دید، و تا چندے دران محال اقامت
در زید، و در ینمقامات مجادلات عظیمہ و محاربات جسیمہ چند نوبت
اتفاق افتاد، و مبارزان مضمار و سربازی سربازان معرکہ [illegible]

تردوات شایسته وابراز مجاهدات بالیسته مزد مردی یافتند، ودر هر مصاف
فتوت مصاف معنی قول حسان بن ثابت ﷺ قومها ذا حاربوا ضروا
عدا وهم صورت استحسان میگرفت، وکلام بالغه بالغه وکلاب
فیهم غیران سیوفهم بهن فلول من قراع الکتائب مبالغه در
تاکید مدح بمضاربت جیوش میافزوده آرے جنگ دوسردار کاهی
سررشته ظفر بدست ایشان می بود، وکاه سروکار فتح بانان می
نمود، ودران روز که جمع انصار را استیلا آورده اند زین داران
کالهستری وبمراج عقد موافقت حیدر علیخان گسیختند، وآب
موافقتودی مرافقت وقرار نیختند، وبدریافت وقت فرصت از
عرصه معرکه پهلوتهی کرده بلشکر انگریز ملحق ومتواصل، وبرسانیدن سد
بلشکر او متکفل شدند، وانگریز رای زد که قرار درین سرزمین خالی از
ارتکاب الوف مصاعب وصنوف متاعب نیست، پس پاره لند
بهیر خود باجمعی قلیل درپناه جبال شامخه واشجار متراکمه شاخصه نفاح

بمراج متواری، وخود بسایر فوج بسمت مدراس معاودت نمود چیور
ملیجان متفحص سراغ راه خفی واحوال کوه ودشت پرداخته شبانگاهی
برسر اهل کرفتکان بهیر تاخته هم ایشان با بجام رسانید، وچندی از اسپ
وفیل وشتر وخیمه وخرگاه وجز آن وتوپهای گران سنگ وبسیاری از
بندوق وتفنگ غنیمت کرد، وبهدرین روزها بتاراج پالهای کالهتری
وبمراج فرمان داد، وهرچه از غنایم آنجا هم از فیل وشتر واسپ وبقر
وجوامیس گجراتی وغیر آن مواشی بیشمار بدستش افتاد، جنس زری
آن برخلاف جبلت وخرق عادت بمساکین شهر ولشکر تصدق وانفاق
کرد، وجید آن بکارخانه آورد، وبهدرین ایام بصلابتی که دوام
دست لبسته خدمتش بوده است قلعچه چتور بار دیگر از دست
کسان انگریز ربود، وجوق جوق قوم فرنگ از اسراء عرصات
جنگ نوبت بنوبت ببالاگهات راند، ودرهمکان محکم بندها
محبوس وبعوداے انّا جعلنا فی اعناقهم اغلالا مغلول

و مسلسل بداشت، و بفحوای علیهما غلاظ شداد موظف شوید
برایشان نگاشت بازآوردن جنرل کوت اجناس سلیولیر و فیلد
انگلیزی انگریز و تعلقه کوچک باتفاق نیماران مغفور و اخراج تعلقه
ارکاٹ و واقعه موقوفات حیدر علیخان و استقرار حمایت مجدد
تیپو سلطان و هم مزید بسکه حیث جلالت حیدر علیخان بمسامع
مجامع هندوستان رسیده بود، در هر قلمروی و بهر محفلی از وقایع کرناٹک
داستانها بر زبان ها میرفت، و روس مرعیال کرناٹک داستانها
برزبان ها می رفت، و روس و مجال مقاومت از اقران و امثال
منتفی می گشت، فرنگیان مدراس را باشتهار برا صل غارت
بهیروتار راجی ملک زمین داران صدر از شروی و سواس تمام گرفت
و مشاورت آنها زنهار رخصت خروج از دیار و سنگ و ماشان
نمیداد، و سوسه مقاتله بیجا با و مجادله بلا تحاشی در خواطر آنها
متمکن گشته از آهنگ مبارزت ممنوع و محجوب میداشت، که درین

کوک

دولت سرجیو
مرهان و خمول
میکشیدند

هنگام

هنگام نوشته از ویلور باز رسید که مطبخ سرداران فرنگ و تنور شکمهای
اهل جنگ بانفاس سرد و کسان خنک تر از باد شبگیر و گزند تر از گرزهٔ مهریر
و از تابی قوت روزمره سیر و نیم سیر طمع شان از تمنای زندگی سیر و
مرد روزگار آنجا بسعی و تلاش از زن قاصر همت و نارساتر از زن
جنرل کوت بتصدیق واقعهٔ استهلاک انهار سدی گران بار برداشت
و بار دیگر بر قاعدهٔ مضبوطه ربط لشکر داد و بار دیگر بر قاعدهٔ مضبوطه
پرمخافت که متحمل صدگونه احتمالات آفت بود، بر راه نهاده
تا چون متصل ایلور بمصاف پیشین و عربده گاه نخستین رسید،
همان حوادث زمانه اش در پیش آمد، و همچنان برق کارزار شعله
بلا بالا برافروخت، و خرمن هوش زندگانی لختی از بوالهوسان
بسوخته، ترک فلک بجولان خنک دورنگ انقلاب بید رنگ
دران مصاف کردی از زین بر انگیخت، و به تیغ بازی بید ریغ بران
سرزمین خون بسیاری از قتیل و اسیر فرو ریخت، مقارن اینحال

جمعے از لشکر فرنگ بسیان مرد میدان بمبارزت دران رزمگاه محشر
نشان بمدافعت خصم کمر همت چست بربست، چون نزاد دلیر
درین بازی سربازی مهره پیش داشت فرنگیان از بند شش دریچه گی
بیرون آورده نقش جد وجهد شان بر مراد نشست، و بتجمل چندین
حرج ومرج بقلعه ویلور در پیوستند، و ودایع اقوات عزیز الوجود
که از بدایع اتفاقات بود با اهل آن مودی نمودند، و روزے
چند لذت تعب کوفت وکسل راه برآسوده بر جمع القهقری باز گشتند
وهمان قسم صنعی مقابله بمقاتله صورت تجنیس مصحف گرفت، باقر
جنرل کوت با آنهمه تفرقه عظیم ونهلکه عذاب الیم بهت مجموعی بمدراس
رسید، وحیدر علیخان فوجی سرشکن شیرافگن بدنبال او بر گماشت
وخود بمنزلے رفعت اقامت واستقرار انداخت، وانچه خیالات
فاسده در دماغ او متصاعد گردید، وبمیر صادق جهت اخراج خواص و
عام برایا ورعایاے بلده ارکاٹ ورنده آن شان ببالاگهات فرمان

داد تا سرهنگان غلیظ القلب در هر کوچه و بازار منادی شدند لولا
کتب علیهم الجلاء لعذبهم فی الدنیا و محله و محله خانه شماری
ستم اندیشان و کلوفشاری ایشان موجب نفس شماری محتضران
وطریان شتاب و بیتابی برایشان شد که براختیار شتاب این سفر
شدید سقر مقدم می شمردند تا در ماه صفر که هر صفر عشرش جز نبار
عسر نمی نهاد، و خاتمه اش چون فاتحه از خیر خبر نمی داد، و شام
هر سحرش ایمای از شام قیامت رای میکرد، و سحر هر شامش نشانی
از سحر صاعین الناس پیدا می آورد، مسافران جلاوطن با
اهل و عشیرت و عیله و عشرت و داع دار العیش و عشرت فرموده
بساط اقامت در نوردیدند گویا که قیامت این امم محشوره در همین
دنیا بپا شد، و نمونه یوم النشور از شور و غوغای این اقوام منشوره
هویدا آمد که یوم یصدر الناس اشتاتا و برهم شکستن دیوارهای
قلعه و پریدن بروج حصار شهرپناه برخنه اندازی نقب و پرکردن هاروت

شهر بناه معنی اذا السماء انشقت بصورت می آورد و خروش این
صیحه از مقدمات ان کانت الا صیحة واحدة عبارت میکرد
و دران روزها چه غارت و دست بردی که نصیب هیچ کافر مباد و
هیچ شور بختی شور آن روز بد مبیناد و اماندگان بیدستگاه بطالع
شوم خود ندیدند و کدام ظلم و ستمی که بر جان خود ها از دست جابران
عاشم نکشیدند ؎ نه کسی را امجال فریادی نه کسی داد خواه را
دادی چون خوش ایجنان عشرتکدهٔ ارکات بساط عیش و نشاط
درنوردیدند در آن خطهٔ گلشن نشان یکسر خارستانی در دیدهٔ عبرت
کشیده روزگار خلیدن گرفت و نیستان قصب و نی نیزه داری بر
طرف بالیدن آورد عندلیب از دا اعنای مصیبت ویرانی این
چمن باکسوت اکسوفی آوارهٔ دشت غربت گردید و قمری
دربند این سلال طوق حسرت در گلو انداخته و فاخته دل از عیش
این خرابه پرداخته با مشرب قلندری درساخته شاخسار درختان

این

این مرز و بوم آشیان کاه چغد و بوم و صحن پرا کاه حیوانات اهلی آرام
وحشیان شوم و چندان وحشت درین سرزمین روی نمود که جنبیدن
پر کاه بے کوه هول جان فرسای و دهشت هوش ربای بر سینهٔ بقیه
آفت نرسیدگان که جز عشرت آبادی آنهم درین خرابی باقی نمانده بود
می افگند تا درین سال لشکر انگریز نوبت سیوم با احمال و اثقال با بنگلور
رسید و بر سر کمین داران بعض آن ناحیه تاخته غلات و مواشی بدست
آورد و هم از هجوم بجز اب آباد ارکاٹ غنایمے چند ازان مخالفش آمد
برخی از اهل بلد که درین صدمات روزگار بار حوادث دور از کار
می کشیدند مستصحب لشکر فصاری بمدراس شدند و درین سال
فرنگیان بندر سورت و مبئی از راه دریا جهازات بسواحل اضلاع
کلیکوٹ رسانیدند و باتفاق قوم نیار ریشهٔ فساد در تعلقهٔ کورگ
که یکے از فسحت آباد قلمرو حیدر علیخان بوده است دوانیدند و دست
تدبیر و تصرف در بیشتر محال اطراف دراندا ختند و باختیار شیوهٔ

براندازی خانهٔ حکومتش پرداختند حیدر علیخان بدریافت این وقایع
احوال وحوادث اختلال فوج سنگینی بسپه سالاری تیپو سلطان
بجهت استیصال وتدبیرشان برگماشت، وانتظام وانتساق
الخدود برحسب مصلحت دیدروی بازگذاشت او وی بقطع
مسافت درازدرایامی معدود برسرآن چیره دستان خیره سرفرا
رسید وبسعی ومجاهدات کارزار بآن مجمع کفار بمقتضای شهامت
مردانگی ندای مرحبا از عالم بختیاری وفیروزمندی می شنید وحیدر علیخان
درمنصوبه گردآوری سامان جنگ وهم اشغال مهم قلعهٔ مدراس مستقیم
وتحصیل خراج ممالک فرنگ وارجاع منحرفان جادهٔ تسلیم مدت
العمر خودبسر آورده ازین سوبآن انتقالات میکرد وانتظار ورود
جهازات فراسیسان موعود مورس می کشید ولبسان نهنگ مردم
خوارکام ودهن امید کشاده میداشت که ناگاه سرطان بحرمحیط اجل
بشکستن کشتی حیات حباب اسایش در برابر کتف سر برآورد روز

بروز رنج والم بیشتر مستولی میشد چندانکه صلابت وشدت طبعش او مستهلک
ساخت واز مسند تمکین بر بستر ناطاقتی انداخت قوت جسمش شکست
دلکام ودهانش از قوت بر بست قالب عنصری از اختلاف طبیعت
مضمحل وادهن از بیت العنکبوت گشت تا بهبوض از ان جایگاه
منحوس در ناحیه از سواد چتور منزل نمود ودرین رنجوری عنف جبلی
وخشونت فطریش اشتداد وحرکات وسکناتش بر خلاف مجاری
عادات اجرا گرفت هر چند یکی از اطباء صادق در اظهار معالجه
وتدبیر دقیقه فروگذاشت لیکن چه چاره کند که خشونتش توجه
بسرایت باطن داشت تا جراح فراسیس بروفق راے حذاقت
سکالش آن مایه مواد وبال جان بشگافت وچون شان عسل
چندین هزار روزنه ناسور جگر تراش ونشتر کاری پیشش زنبور در سینه
خراش در باطنش پیدا یافت ومرهم کافور نهادن بران ریش
سرایاتش بسوخت واز هر بن موی رشته سمعی در تن او بر افروخت

آخر الامر بمقتضیٔ کانَ امرُ اللهِ مفعولاً طلوع ہلال سرشب غرهٔ محرم
اول سال یکہزار و یکصد و نود و ہفت ہ آن روز آخر سال برات
حیات و شب اول ماہ جان کاہ حلول موت او بود مقدمهٔ طلوع
روح و غرغرهٔ او شد و ساقیِ ولَن یؤخرَ اللهُ نفسًا اذا جاءَ
اَجَلُها ساغر عمرش بدور سیہ مستی و لو تری اذ الظالمون فی غمرات
الموت پر کرده و مادم بنفس شماری کم میداشت و بر خاک مرده دلی
و افسرده خاطری اماده ریختن میگذاشت تا آخر شب شدت سکر
سکرات و ہجوم خمار یاس از حیات کہ در حقیقت حالت یاس بود بوداع
این خمی نه بے کیف و نشاء بدمستی سراسر حیف چشم امانی و امالش
بر بست بر مینای باده عشرت جوشش بسنگ حسرت بشکست و
شراب حلاوت عیش از جام ہوس خام امید ناکامش فرو ریختند
و حریفان ارکان کالبد عنصری سر رشتهٔ وفا و وفاق از ہم گسیختند
آری دنیای ناپایدار کارگاه غرور بست بر متاع قلیلش این ہمه شیفتن

چرا و بدین بوقلمونی کارخانهٔ عمر بی ثبات و شعبدهٔ پیش نیست چندان
فریقین محض خطا که آغازش عبرت و انجامش حسرت بوده است
و هیچ احدے درین گذرگاه بی پناه لختے نیاسوده کدام کس که در راه
این سرابستان پای سعی نهاد که مزد و جه ندامت نه که حاصل این هوس
لاطایل باخود نبرد و جمله فرمان روایان روے زمین بآن همه فرصت
عمر دراز همه ملک و دولت مستعار بگذاشته اند و کذا شئ تنی است و دست
از موایدا این نعم مستعار برداشته اند و برداشتنی معذوران نگارخانه
دنیا را نظر بکارخانهٔ عقبی کاهے نیفتاد که مکر حَتّٰی اِذَا فَرِحُوْا بِمَا اُوْتُوْا
تواخذناهم بغتة این راه برآنها نگشاده کارکن کارآخرت
در روکار دنیا غرامت آرد القصه عمده های ارکان دولتش
اشاعت این حادثه و اعلان این واقعه خلاف مصلحت نظم مملکت
اندیشیده ضوابط عهد حیات بعد ممات نیز برصورت اصلیه بحال
داشتند و سررشته روابط انتظام توزک از دست فرو نگذاشتند

و در هنگام شب که جز چشم ستارگان بیدار نبوده بتجهیز سفر آخرت پرداختند
وچون گنج مخفی در کنج صندوق جنازه موضوع ساختند و شبانگاه
بابدرقهٔ معتمدے چند بکولار بردند و در مقبرهٔ پدرش بتودیع مدتے
معین بخاک سپردند هرچند در لشکر هیچکس را بعلت شدت ضبط
مجال حرف زدن ازین راز سربسته نبود اما آثار بی رونقی در کار دیوان
بر ملا و زبان زد خاص عام نمود و در ایامے معدود در اطراف
و اقطار هم بیقین آشکار گردید و بتعجیل عجیل حقیقت این واقعه بعرض
تیپو سلطان که متوجه مهم کلیکوت بوده نیز رسید تا بعد از اتمام
عشرهٔ محرم متحرم لشکریان از ان مهبط جهیت رحیل اقامت بر بستهٔ متصل
آرنی فرود آمدند و اعیان و ارکان لشکر در حفظ مراتب حراست
و مراعات مراسم کیاست بکلی کوشیدند و بداد و دهش مشاهره
خیل و سپاه سرکیسه خزاین و اکرده باعکس قانون قدیم بابداع رسوم
جدید جوشیدند و مبلغے بطریق صدقات کفارة الذنوب الموتی

برفقرا و مساکین صرف کردند تا چندین برین نیامد تیپو سلطان بی آنکه
از مهم مشغول فارغ شود خود را با سپاه و رفقا معتمد علیهم بلشکر
رسانید و بتالیف قلوب قدیم الخدمتان وراثت دولت را کرسی نشین
ساخته خود صدر آرای جاه و جلال و وساده زیب عز و اقبال گردید
و در تمامهٔ ملک محروسه مجددًا فرمان ضبط و ربط خود دارد و برا قضای
مصالح راسے صواب اندیش خود عزل و نصب کارکنان ملک و لشکر
آغاز نهاد و همگنان سر بر خط فرمان گذاشته بتقدیم خدمت کرسی بر
بر بستند و همچنانکه حلقه بگوش اطاعت حیدر علی خان بودند عاشیهٔ انقیاد
تیپو سلطان بر دوش گرفتند الا آن یکه نمکحرام ایاز نام بکوته اندیشی طریق
نامحمود مخالفت سپرد و با فرنگیان که بجوار مذبور با تفاق قوم نیمار ریشهٔ فساد
و شرور دوانیده بودند موافقت و اشعار تسخیر قلعه بندر کوریال نمود
بعد از انکه فرنگیان قلعه مذکور بدست آوردند بیان جلالت شان عهد
و بیان مرافقت و ذکر رجاء استدامت موافقت باوی کردند

و آن ناقباحت فهم بدار حل و ربط نظم و نسق جدلوز بران حرسیان از
عصمت دور نهاده بداد استعانت در داد و علامت فیروزی و
امارت بهروزی آزان مجاهدان درخواستے فرنگیان مدراس چنان
سرایت جنود بدرایت خود بدان دیار محکم یافتند ازین طرف
هم بمقابله تیپو سلطان بشکر کشیدند و بر جاو راجه و امیر ناجه بمیدان
دل من مبارزان رسیدند و میکه الحاق جمعیت فرانسیسان بخود
و تیپو سلطان یقین دانستند پا برجا ماندن نتوانستند و در استعطاب
عنان اقبال صلاح حال و رعایت مال شمردند و طریق اجتناب و احتراز
ز موانع مستحدثات جدید و عدم ظهور بعد ازین معارک شدید
سپردند پس تیپو سلطان بتواتر ورود اخبار بغی و فساد انسانی
باغی و ضلال عزم قلع و قمع بنیان هستی او درست کرده فوجی از مبهر
تهمتن جنگ و عدد بندان بسوتن آهنگ کوشنه آبدار رخنه ها
در البرز می فکنند و با سیوف تابدار سینه حارز می شگافتند و

و بسر خیلی و سپه سالاری میر معین الدین گذاشت و خود با سپاه خونخوار
و یاره از جمع فراسیسان تهور شعار باستیصال ریشه خس و خار
نواهی بدلور همت گماشت و مسابله در پاد افتد عمل آن شوربخت
لاخیر فی بعید صفت کاشف او بوده و مسامحه از اجزای کردار
آن مفسد سخت لیبغوانی الارض عبارت از حال او نموده بعید
از آئین هوشیاری و دور از ضبط سرداری دانسته بطریق یلغار
روید و در کمترین مدت مسافت دراز تا بنگلور برید و بهمدرین
رحیل اشارت به پیش صندوق جنازه حیدر علی خان از عهده فنش
کرده بود بعد نزولش بمقام معلوم در ود صندوق نیز معاً
اتفاق نمود تا اتفاق صدقات و اخراج کفارات جنازه را بسرنگ
پتن برند بحکم ان تودوا الامانات الی اهلها لاشه متلاشی بخاک
سپردند و خود از انجا عنه بیمتا بلند و از بهمتای ارجمند با آن
موکب کوکب شکوه بصوب ولایت آن زمره بی هدایت معطوف

گردانید و بیادیه نوردی راه دور و دراز منه مقصور علم استعلا و رایت
استیلا مه فتح پیشه برافراخت و چون تیر قضا بر قفان آن گوشان
غفلت کوش بتاخت و در این راه که تا سه مرحله غیر از اشجار متراکم که هر شاخی
سری باسمان کشیده و روی آفتاب جهان تاب در ظلمات گم کرده بود
و دوام دران سر زمین دیده های خود را
و روی آفتاب جهان تاب بدان ظلمات اشام میننش و بدان بیای
نوعین حیوان میرنند و جز وحوش و سباع دران صحرای وحشت
انگیز بساط رام نمی فکنند ملحوظ نمی گشت هر قدمی که فرا پیش می نهاد
پیشان سبقت خسارت بر خوابان بر شرارت بر باد هزیمت
میداد تا بدین عنوان هر سه ابواب بحکم سد راه بد سپاری ظفر
مفتوح و احوال مهمان مقبوح ساخت و پیش ازین بشهرت
قدوم شکر ایاز نا کام با سرمایه مبلغ خطیر بدست او نیز بهانه رسد
رسانی آزان دایره کوهستان مضیق الحال برآمده بقلعه کوپال
رسیده بود چون تیپو سلطان بدروازه اخیر هجوم آورد جماعه

فراسیس را با مقدار سے از جوق رکاب بفتح ابواب متعین الانام
کرد و طرح مجادله بتوپ و بندوق فیمابین ترسایان طرفین افکند و خود
بر یافت سراغ راهی خفی با مردم بار و پیاده های بیشمار بشان سی ساب
بر اطراف جبال برآمد و بغته بر سران اجل گرفتگان چون مرگ ناگهان
در آمد و چندانکه دست یافت جیوب همت خصمان بشمشیر بران
بشکافت چون جماعهٔ کفار از عرصهٔ معارک واقع دروازه پلونی
کرده بهیئت مجموعی در قلب آبادی پناه گزین شدند غازیان
لشکر اسلام از هر جهت راه امان بران عاریان حلیهٔ ایمان بر بستند
و بحکم فاقعدوا لهم کل مرصد در هر سر راهے مستعد قتل و حرب
نشستند هر چند که بداب متهوران پای استقامت و مردانگی کفره
فجره از جا رفت اما تردد خاطر و تشویش حواس باطن و ظاهر شان
در غایت نومیدی و نهایت زبونی اواره بوادی غم و اندوه اسیری
می داشت و انگشت تحیر بلب و دهان تحسر انها می گذاشت و حال

برین معال بدین نمط انجامید بنارائے رمیدن ہا نہ رائی آمیدن
سرشک چشم چرانم نمی توانم چکید نہا علاوہ این احصار نا یابی جمعہ
آب دران سر ایستادن بے آب دیدن جرأت ایشان ریختہ و محط
نیم سیر آردنان درین مخمصہ حریصان سیر از جان گردچہ مذلت بر فرق
اینان پیختہ جز کباب جگر سوختہ سیخ برشتہ نمی یافتند و کار دبا ستخوان
رسیدن ہمان گوشت بری میدانستند و ہر اے یکدانہ بریخ باریک
دکندہ بر نیخ باریک کندہ حسرت و ملال می افتادند و ہر دمی مے
خوشتا بہ خمخانہ غم نادیدہا می اشامیدند عاقبہ چون بگرفتاری پنجہ
نشست خود ہا را از آنچہ دیدند مصطر یانہ بہ پشت دین عافیت
دویدند تیپو سلطان مکافات اعمال زمرہ خسر الدنیا و الآخرہ
بدشنامہائے قبیح و نفریہائے وقیح رسانیدہ و ہمگنان را بموجب جزائے
غلت ایدیہم مغلولہ و در سلاسل اسراء سلسلہ بر پا مسلسل
گردانید کہ جزاء السیئۃ سیئۃ مثلہا در اماکن محروسہ محبوس فرمود

واز اموال متروکه هر جنس غنیمت بسیار حاصل نمود ایازکه از سر حد خصال
محمود و وفاداری و حق گذاری خدمت و ادای نعمت مجاوزت نموده بود
از آثار غرقه شدن فوج فرعون بی سامان فرنگ در نیل ناسازی نیل
مقصود متنبه گردید فی الحال با قارون که از اموال معنون با خود
داشت بسواری جهاز از بندر کوریال بسمت بندر سورت بگریخت
و با فرنگیان آن حدود بسازش و نوازش و ابتذال مبالغ خطره در
آمیخت چون آوازه تهیو سلطان باستیصال قلعه کوریال وقوع
مصالحت درمیان وی و انگریزان عداوت بنگال بسکه
شعله غضب تیپو سلطان بجنبش تند باد فتنه نمک بحرامی
ان مردود مابالا گرفته بود زبانه خصم سوزی و نائره هنگام افروزی
ملتهب و مشتعل فرمود و بموداری جاوا و اسفط عظیم با جیوش
قاهره وجنود ماهره چون برق خاطف ناگهان بر سر قلعه کوریال
آمد و بسان طوفان در چشم عدو خاک باریدن و به پراندن

خس و خار افات در دیده خصم خار دیدن گرفت و مقارن این حال
موسم برشگال که مقدمة الجیش حوادث آسمانی بوده لشکرکش سحاب
طوفان خیز و باران مرگ انگیز گردید و تتابع بازی برق و کوس
نوازی رعد در تیرباری قطرات بران بر زمین قطره زن در رسید
و چندان فلک ناساز سبزه مهری جوشید که دران خطه زمهریر ساتا
مهر مدت دراز کسے بچشم تصور نمی دید و زان ساحت سراسر سطح آب
جز غیام لشکر کم از باد بانهای سفاین بحر معاینه نمی آمد بلکه بروے
آب ثبات این همه قنات با حباب لی ثبات همسری میکرد و تا آنکه رود
خانه ها لبریز و خوابات انهار عظیمه تلاطم انگیز شد و کثرت غمونات مرگان
لشکر با انهمه جریان سیلاب علی مر اللیالی و الایام مجال انتقالات محال
دیده تنگ آورده و حضرات ملایکه اعنی میکائیل و عزرائیل علیهما السلام
هریکے بنفس نفیس بر قدر ارزاق و قبض ارواح متوجه شدند معهذا محابدان
لشکر از بهر دفع معاندان بر سر مهمی فراوان بذل کردند و مهم مرحله و

مورچال

ومورچال بانهدام دیوار بروج قلعه بکفایت انسانیدند عاقبت الامر رسیان
محصور دست بدامن عجز و استکانت و ریقه مهلت خواستند و جنگ
بصورت صلح آراستند تا بوا نقضای مدت میعاد علم اعتلا پرچم
فتح و فیروزی تیپو سلطان بذروه حصار انتصاب یافت و آفتاب حکومت
و دولت وی از افق جلالت برتافت و کفره محاذیل و تبعه عزازیل
در وادی حسرت ناکامی زدند و بطمع خام هوسهای پخته و خیالات بربسته
دیدند تیپو سلطان از انجا الویه علیه خود را بصوب قلمرو گدگ کنیمار
شتق دران حدود بسر سیجی مرتکب جرات بودند و بعلت فساد انگیزی
تمامه سوادان معموره خراب نمودند متوجه فرمود و چون بلای ناگهانی
آسمانی بر سر آنجماعت بیجاعت بضاعت که در خلال حال شاهد مختفی و
متواری بودند تاخت آورد و چندانکه دران دشت و کوهستان دستگاه
رسا یافت سراهای بیمار چون مار بی نیزه بکوفت و خس و خاشاک خلل
از ساحت بلوی آن ملک پاک بروفت و چندے خون گرفته های ایشان

از ذکور و اناث مع اثاث البیت تسری و غنیمت کرده بجاه و جلال با موکب
شوکت و اقبال بدار الحکومت سریرنگ پتن رسید و بعضے مفسدان
را که بانی مبانی فساد بودند بقداے قوده از راه سیاست که ضابطه
شیوهٔ کیاست و قاعدهٔ کلیه ریاست است بدار کشید و تبوت
برایند و رقبه بسیاری از نیمار و زمرهٔ از امثال صابئین که متدین
بدین ترسا بودند در ربقهٔ اسلام مدآورد و بشرف ایمان مشرف
گردانید و رایت وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا
برافراشت و همدرین سال که حسن تقویم اقبال همیون سلطان بتائیدات
آسمانی استحسان گرفت و کوکب دولتش در عروج بمعارج رفیعه فروشوکت
و ترقی بمدارج علیه فتح و نصرت بود نقش انتظام در چار سوے مملکتش
بمراد نشست و با بداعات و اختراعات که لم تقع سماع الناس و لم
یجل فی میادین القرطاس علبارت ازان توان دانست بر همنهاد
فکر رسا کار بست و دساتیر العمل با احکام قطعی مرعی قضا بر سر گروه مشکفل

انتظام

نظام و متعهد مهام امور متعلقه دیوان ملک و تن نامزد کرد چون
توجهان افروز نیر اعظم عظم شان شجاعتش بر چار اطراف ممالک قریب
و بعید در افتاده و ظلمات شبستان فساد اعادی و حسادش بر بحیث عدم
کشید هیچکسے را از اقران و سے مجال مقاومت و موازات و تمکن
منازعت و ممارزات باز وی کاوند و بطران شهباز طمطنه شهوتش
در هواے مبارزت هر ذی بالی چون دراج بال و پر طاقت ادعاے
مساوات بیفشاند فلاجرم انگریزان مدراس که از همه سو دست
بسته قدرت و بهمه جهت سر پنجه زور شکسته میداشتند صلاح کار خود
در آشتے انگاشتند و فرنگی را از اعیان برادران حکومت ایما
بطریق ایلچی با اتحاف چندے از تحف هدایا بحضور شیپو سلطان
فرستادند و ابواب امان و عافیت بتحریک سلسله مصالحت بروے
خود کشادند تا بعد از طے مسافت و تحمل شداید صداقت شوارع غیر
مطروق بمرور ایام بلشکرگاه در آمد و دستوری باریابی محفل سطوت

مشاکل یافته ودایع بدایع پیش کش نظرش گذرانید واستخلاص اسرا انقیادی
واتباع او وارتفاع تعلق طرفین که در اماکن وقلاع مضبوط بوده اشد عا
نمود چون التماس عجز اقتباس ایلچی که ظاهر باطن نسب بحالش مقتضی بل
مرجح ربوبی بود بغیر اجابت رسید بمیر معین الدین سرخیل لشکر پایان
کفایت بترک تعلق از ضبط محال ان وکف ایادی از سفک دماء
مدعیان فرمان داد وکسان نصاری نیز از قلاع متفرقه بالاگهاٹ
رخت اقامت بربستند وگروهے از مرسایان متمحض از سبزهای یافتند
وبسیاری از صناعت پیشگان آن حدود که مغبون ومغضوب گشتند
وتیپو سلطان طرق وشوارع منتهاے حدود قلمرو خود که برزخ حائل
وحد فاصل بوده از هر جهت بالکلیه از عبور بکدیگر چنان مسدود
فرمود وهیچ یکے از اسیران وگرفتاران کرناٹک غیر از عبد الوهاب خان
بهادر وتوابع ایشان نگذاشت چون ایلچی جامه از اندام سلسله
بدر خصت مداس یافت بسیر منازل طویله بر جناح استعجال شتافت

و در اماکن متفرقه آسایش رنجوران بند کمند خصم مقهور نمود و خبارت
طینت امد عیان دین در معموره های اسلام چندان پر ملا شد که کمر
پایداری خلایق باطور نالایق بر بستند و دلهای اکابر و اشراف ر
بقیة السیف قطیعت ریب المنون بودند به تیغ جفا های نالایقند
خستند و سادات و کبرای اسلام حلاء وطن از اهم مهمات شمردند
و بویرانی بقاع شهر رو بقربات آوردند و هنوز علامات ظاهره خرابی
اولکه کرنا تک بحال خود است مهمات که چرخ ناتوان بین با آن همه ستمکشی
و جفا اندیشی دست از تعدی ضعفا که کشیده و زهر ناکامی چشیده
او بند کوتاه ندارد و چنان قسم تخم بساکین در مزرع امال مساکین می
کارد که در پیش تقدیر کرا مجال دم زدن بود که بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ
و باشتکار مکونات ارادت از کی فائق مترتب شود ر بحکم ما یرید
بنا علیه اختتام این مقالات شور انگیز دلهای حزین و حکایات
نمک پاش جراحت سینه های غمگین بدین دو بیت مظهر اطوار تسلیم و

رضا و مظهر آثار حکم قضاست نموده آید

چو شان عسل مختر نیستم چگویم
چون گل همه تن زخمی خونیستم چگویم
چون گل همه تن زخمی خونیستم چگویم
تا از ما خبر ضبط نموده صبر میرسید ۴ آنا نوحه کران دل خونیستم چه گویم

تمت

الحمد لله بتاریخ ۶ ذی حجه سنه ۱۳۴۹ هـ سنه بدست المنتقر الی الله محمد صنعه الله
بن عبید الله کان الله لهما باتمام رسید

مقابله شد

تاریخ کورگ

Acc.No. 1015

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و ستایش ایزد متعال ذوالجلال و نجبات و اقبال علی نبینا علیهم الصلوات و السلام آنکه
رائی صواب اندیش فروغ خورشید سپهر اقبال مدبر سریر آسمان جاه و جلال کوهر معدن راجهای
عظیم الشان نور بارگاه خاندان سمو المکان مبدع قوانین حکومت مخترع آئین فتوت طراز بندگان
برازنده چتر داری بزم آرای لطیفه دانش و فرهنگ معرکه پیرای سپهر دلان بی ریو رنگ شهسوار میدان
صف شکن شهباز پنجه و شیر افگن دریای طغیان ارباب عطا سحاب آتشبار نیسان دغا
[illegible] تا جید [illegible] دام اقباله در عصر حکمرانی زمانه
کودک جود چراید واقعات راجهای سلف که در قید کتابت بود از انزا بتازگی در افلاک نشر آورون و بعد
آن چندین کیفیت مقدمات بعمل آمده بود دیوان داخل کردن رجوع کرد بدیچانچه چراید کنند زیر آورده
دمدند تواریخهای سابق تا لغایت سال انکی رسا سپچر سنه کلی چهار هزار هفتصد و سی و چهار حسب سنه لی
دان یک هزار و یکصد و پنجاه و چهار سنه بکرماجیت و هفت هجری انچیکه بود و بمعاصر نواب حیدر علیخان
مرحوم و پسرش تیپو سلطان بهادر رسیده منشور پراکنده کردیده و ازان از ابتدا انکی رسا سپچر مذکور عهد
والد بزرگوار مهاراجه معز [illegible] چنید و پیروا قعات مرقومه باقی مانده را و هم سیاق روداد اوان خجسته
بتاریخ غره ماه ماکهه روز شنبه سال نل سپچر سنه کلی چهار هزار هشتصد و نود و هشت مطابق سنه
یک هزار دو صد و یازده هجری از کلکتری تولیت نموده داشته بود . آنرا در فارسی ترجمه نمایند .

متولد شدند اول فرزند دیا راجه را باجی رانی منسوب کرده رسم کتخدای بعمل آورند دوم فرزند
راجه سیر راناد یوام باجی منسوب کرده دستور کتخدای را در کار بردند دیا قی سه فرزندان پسر و دختر
ودیعت حیات خود را برضای حق سپردند دیا راجه موصوف از فرزندانی اباجی راجه پیدا شدند
راجه سیر موصوف در سال سوم جهان سیزده صد و شصت و پنج سنه کلی سوم ماه
چیتر شهر روز جمعه سیزده از شب گذشته بود مطابق بکهار یکصد و هفتاد و هشت هجری فرزند اقبال پیوند دیر
راجه سیر فرزند شدند و شدند راجه که در محل موربلی ریاست مسند داشتند ایشان را فرزندانی
دیا راجه پیدا شدند و بعد انصرام رسم کار خیر از بشت ایشان فرزندانی علیا راجه متولد شدند در آن
مدت صدر ریاست بیجاپور بیک دیوراج و پیرو بر ریاست ایکری دودجن اباجی رانی بعوان ناپروده
همون رانی سوم شنکر نایک و بر ریاست ملک سوندوه سداشیو راج کلان او بر ریاست ملک بیلوره
لکنا دیوی نایک و بر ریاست جرمل آردی و دم راج بیک بر ریاست های خود کارفرمای حکومت
مسند داشتند تا آن زمان فیمابین پیوسای موصوف هیچ خلل و مخالفت بظهور نیامده بود و ملک هر یکی
ملک کورک حکم واحد داشت بنابر سنک نشان سرحد کورک نزد موضع اودوکورک سابق متصل قصبه
کنتی ملوار متعلق پرپاتن و هم سرحد ملک میسور در کار واقع است نصب کرده شده است و میسور
را با زباب ریاست کورک اگرچه ابتدای تقاضی همین است که بعضی ملازمان بنجدی راجه پرپاتن بیک دیوراج
و پیرسنمان میسور ساخت بوافقت کرده از راه فتور خفیه کفته و شنیده اند که اگر فوج کران بایستی
روانه نماید قلعه پرپاتن را بحوالی اسلام فوج کرده آید مجرد اطلاع این معنی بیک دیوراج و پیر موصوف را وه
تسخیر ملک و حصار پرپاتن در تهیه فوج مشغول شده چنانچه از استماع این حقیقت بنجدی راجه و فرزند
فرزند خود و پیراج راجه را در قلعه پرپاتن گذاشته بار بیرون فوج جمع کرده داخل ارویده تمامی کیفیت
روداد پیش آمده و پیر ظاهر کرده و دیوراج پیر بمدن آگاهی یافته در اجتماع فوج کورک خود

کرده و در آن بت مذکور را راست باید کرد و بعد انتقال [illegible] همون در آنجا مدفون نمایند و
آن یکی صندوق سنگین بسته در آن یک بت سنگ [illegible] دوم و سیم [illegible]
از مواضعات که هر سال روز دیوالی است هیل سال اهلی جای که در آن بسته خاطر ایشان بود در آنجا یک چوبی
بسته اطراف آن صندوق کنده آنرا و نام آن بنجرا پن نهاده و در آن بتخدمی راجه موصوف را فرود آورده
برای آنکه [illegible] آن مقصد مردان کورک را تعلیم نمود بجهت [illegible] راجه موصوف مبلغ کثیر خرچ کرده و یک
بت خانه بت و بیر بهدر را بنا کرده و بت مذکور را در آنجا استاده کرده و دیگر یکی را بر سنگین بنا کرده و بهمون
بت لنگ را داشت کرده و موسوم بنجدیشر و بعد چند بن روز بتخدمی راجه موصوف رحلت کردند و بجب ایام راجه
موصوف دو دیو بیر معمر بهمون بنجانه ایشان را مدفون کرده و بالای قبر ایشان صندوق سنگین بسته
اندرون آن یکی بت بسوبشر راست کرده نهاد بر خرچ بنجانه نذکور نادایر و سایر بودن مهر و ماه جهت مسلوک مراسم
خیرات چندین زمین گذاشتند و بعد انقضای چندین سال آن اهل ریاست مهیسور باراده تسخیر ملک کورک
با فوج گران وارد این ضلع کورک گردیدند و هم دو دیو بیر با فوج خود بمقابلت سپاه ملک خود بمقابل آورده
مستعد بودند درین اثنا نمک حرام نامی کاریکار نامکین او نیز از ملک کورک گریز کرده با دیو رزم راج راجه
کونه الکاری شکست کرده گفت که تمامی اهل ریاست مهیسور قلعه پریاپتن متعلقه ملک کورک در تصرف خود آورده
الحال باراده تسخیر ملک کورک با فوج گران وارد شده اند و نیز دو دیو بیر در برابر فوج خود بمقابله
سپر نموده روبمقابله آورده اند و همه اهل ملک ایشان [illegible] و بیرون آن آوازها درین وقت تمامی نامیاران را همراه
خود گرفته باراده تسخیر ملک کورک بالای کهات برآمدند هم چندین از اهل کورک بطریق اعانت طرف سپاه
رجوع خواهم کرد راجه مذکور قول آن نمک حرام را معتبر دانسته چهار پنج هزار نامیاران را همراه خود گرفته بجانب
بالای کهات موضع توهر بود برآمد و بهمون جا یک لشکر خوش تیار نموده و اندرون آن بجمعیت خود فرود آمده آن
نمک حرام پرسید که آن رجوع شوندگان اهل کورک بر سبیل اعانت کجاست نمک حرام مذکور جواب داد که آن اهل کورک

ملک انگلیز راهی شدند در اثناء راه با برهلاقات [illegible] بجای سبرمتی فرود آمده [illegible]
[illegible] همان جای سبرمتی رفته کامیاب ملاقات گردیده بعد مراجعت چند یوم کاران
کاران او مردمان کورک بر حل کاره وغیره راجه آوردن مبلغ مذکور نزد راجه جرکل روان
نمودند وان راجه مذکور مرده را مرسوا نزد خود دانسته که این مبلغ مقرره مذکور میان چهار و پنج
وعده میرسانیده و در دو سه وعده نصف مبلغ مذکور داده و باقی نصف مبلغ را سرکار بکر
تحصیلداران مذبور طالب داشتند در آنوقت تحصیلداران را از پیش خود بیرون ساخت و تحصیلداران
مذکور آن کیفیت ناشایسته را که حقه بخدمت [illegible] ظاهر کردند و [illegible] دلوای
نامی بوتی متنارا با پنجهزار جوان کورک با برد راجه جرکل فرستادند چنانچه ان دلوای مذکور در
مبلغ مذبور کشش و کاوش بسیار کرد و راجه مذکور وعده امروز فردا همال و پریده و دلوای مذبور
با راجه جرکل گفت گو وعده ها بسیار را اختلافی میکند و این هم راست نمانده و مبلغ باقی را جب
قرار خود باید رسانیدند و نیز بکاوش تمام مبلغ طلب کرد و راجه مذکور بتجویز قتل ایشان در دل
قرار داده مخفی در وا [illegible] و دون جمعیت خود مشغول شد و علی راجه حاکم کنیا نور بر این واقعه
اگاهی یافته چندین کس از ملازمان را نزد دلوای مذکور روانه نموده بر این حقیقت راجه جرکل
قرار داده بود اگاهی داد که راجه جرکل شما را مبلغ مقرره نمیدهد بل از جمعیت خود جمعیت شما را
در تتبع خواهد آورد در این صورت ماندن شما در انجا [illegible] نیست چنانچه دلوای مذبور بر این
حقیقت اطلاع یافته بجهت تجویز کرد اگرچه در اینجا نماند راجه مذکور دغا خواهد کرد و هم راه کورک
بند کرده باشد باید که بکنیا نور رفته هرچیکه مناسب باشد دریافته در عمل باید آورد و دلوای مذبور
جمعیت خود همراه گرفته شبانه بکنیا نور میرفت اگرچه جمعیت راجه جرکل سد راه گردیده انها را تشنه
کرده داخل کنیا نور شد و بعد ازان راجه جرکل جمعیت خود را از پیاده راه های کورک بند کرده

غرض خان مذکور شکست یافته واپس بملک خود متعلقه میسور رفت و در انجا قیام ورزید پس ازان نواب موصوف
از معرفت خان مذکور به جنگ پیرب و پیر موصوف پیام کرد که چندین ملک او چنگی وغیره از ملک علاقه مهاراجه درگ
که شامل سرحد ملک کورگ است خواهم گرفت غیر ازین سبب نزول فوج متعینه فیض الله خان مذکور مبلغ خطیر متصرف
آمده است در عوض آن سه لک هون بدهند تا آن دستور محبت فیمابین سال های دراز خواهد ماند و جنگ پیرب
و پیر موصوف جواب بدین تقریب داد که موافق گفته شما ملک بدهد انچنان که گذاشته داد نمی شد که ادام وقت چه خواهند
داد خان مذکور بر ینمع گفت که سه لک هون در ان سه لک هون یا دو حصه مبلغ از طرف شما و قسط باینجانب رسد
و در ضمانت باقی مبلغ دلوای شما را باینجانب روانه نماید در اوقت ملک مذکور علحده کرده داده اید
تا دران ملک تهانه خود گذاشته در ضبط خود آورند چنانچه بر ینمع بشرط و عهد قرار نامه مقرر شده از طرف انشان
بشما بخانب و از جانب ایشان بطرف ما و شان عهد و جنگ پیرب و پیر موصوف بحسب قرار یا دو حصه مبلغ
و در عوض وجه باقی بطریق ضامن چرمنا باقی برادر خورد دلوای را نزد خان مذکور روانه نموده استدعا
ملک مذکور نمود نزد خان مذکور بر ینمع کیفیت عرض نوشته معه مبلغ مذکور با چرمنا مسطور پیش نواب موصوف
روانه نمود درین جواب و سوال جنگ پیرب و پیر موصوف در سال دیا سیجهر مطابق سنه یکهزار یکصد و شانزده و یک
هجری رحلت فرمودند و بسبب مرض ریح از ایشان هیچ اولاد نکردند عرض سلسله تناسل رود و پیرب و پیر
موصوف تا درجه پشت سیوم از جنگ پیرب و پیر مرحوم منقطع گردید بعد ازان مدراج راجه محل بالیری
زمانه یا راجه فرزند سندراج هوریلی نار یا یکدیگر از اتفاق بوده فرمان فرمای ریاست کورگ می نمودند و از خان
مذکور پرسیدند بحسب قرار یا دو حصه مبلغ چرمنا برادر دلوای را در عوض ضامن باقی مبلغ مذکور از بخانب
داده شده است مطابق اقرار ملک چرا نمی دهند و نواب موصوف بر ینمع از معرفت خان مذکور گفته فرستاد
که پیش ازین جنگ پیرب و پیر مرحوم درین مقوله سوال جواب که کرده بودند رحلت نمودند در عوض
انشان راجه صاحب دیگر بر مسند حکومت نشسته اند الحال و آن زر بقدر حصه که باقی مانده است اگر روانه نمایند

در سال وکرتو سنبچر مطابق سنه یکهزار یکصد و هشتاد و پنج هجری بر رود سروی هلی تورن بسنه داخل ملک
کورک کردند پسران بدراج راجه محل مالبری و مدیا راجه فرزندان راج محل هنور من بارپس و پیش
همون ایام رحلت کردند پس ازان لنگ راجیندر و ویر اجلاس فرزند برادر کلان خود که در محل مالبری
بود منظور داشتند و میدیا راجه محل هنور علی قیام اجلاس فرزند خواستند درین مباحثه عمو رخ خشه
درمیان آمد و چندین ناکسان که از بی اسیتی دور سیتی بهره نداشته بودند موافقت با میدیا راجه کرده عرض
ایشان بتاسط تمام قرار گرفته فرزند خود نامی دیوپ راجه را در مرکره برسند حکم روای اجلاس کردند و
بر ملک کورک متصرف شدند و بر لنگ راجیندر و ویر محل مالبری روز بروز ایذا و بلاکت افزودند
و لنگ راجیندر و ویر موصوف تاب حرکات ناسزای ایشان نیاورده موفرزند و میرا راجیندر
و ویر و دایاتی راجه با دو فرزندان ایشان کرد لاد برادر کلان خود بودند برآمده بجای ایکور متعلقه
ملک میسور رفته اقامت ورزیدند و رای صواب اندیش راجه معزز بمعنی رجوع کردید که نواب حیدر علیخان
موصوف که فی الجمله رابطه محبت درمیان آورده چنانچه قبل ازین تحریر و بلاری رودو مانکپی را بطریق علامت اخلاص بنجاب
داده است و بعد ظهور مقدم مراد داد که از بارستی را دران و خونیان همیان آمده است البته معاون کار
خواهد شد عرض باعتماد حال بر استحکام همیان رابطه اخلاص خطی نوشته معصوب متن سلی بسوا مع
هرکاره وغیره نزد نواب موصوف ابلاغ داشتند و نواب موصوف بعد دریافت حقیقت خط مرسوله و ورز
کردیدن در جواب بنابر تسکین خاطر باچندین شرط و عهد و پیمان که آنها سمیع و وجوه خاطر جمع باید داشت
هرگونه امداد و کمک که در برآمد کار صاحب از بخاب شدنی است و آن قصور نخواهد شد لنگ
راجیندر و ویر موصوف بعد وصول جواب ازانجا برآمده بانواب موصوف ملاقات کردند و نواب موصوف
بعد ملاقات سبب آمدن استفسار کرد و راجه صاحب موصوف مدوح بر کیفیت سرگذشت خود که بر
صدر مذکور شده است اطلاع دادند چنانچه نواب موصوف که لنگ کورک از قبضه برادران ایشان که

ادامه دارد

گزارش سبب روداد این حالت چنین است برادران اینجانب نزد نواب موصوف رفته کیفیت خود را ظاهر نمودیم
و نواب موصوف بر این معنی گفتند هر چگونه فیمابین برادران شما افتاده است فیصله کرده و ملک از قبضه
مدعیان شما برآورده بحواله شما خواهم کرد غرض نواب موصوف معه فوج کران اینجانب را هم همراه گرفته وارد
این ضلع شده اند درین صورت خود ما را بالطرف مدعی اینجانب رجوع نکرده نپذیرفته بایں جانب موافقت کردن
اولی است والله بر شما ایذا و بالکات خواهد رسید و ناموس خود را که هدف تیر است عین مصلحت است و چیزهای
مذکور بر این معنی جواب داده که ما از راه بالی پلی اندرون کرک نمیرسیم و ما هم ظاهراً قدری روبه مقابله آورده
شکست کرده میشویم چنانچه راجه موصوف این قصه کیفیت پیش نواب موصوف ظاهر کردند و نواب موصوف
خوشحال گردیده معه فوج خود را از راه بالی پلی اندرون ملک کرک رسانیدند و کورکهای مذکور
بجنب قرار داد خود روبمقابله آوردند غرض مانع راه لشکریان نشدند آخر الامر بطرف راجه موصوف
به پیوستند و چون راجه مدعی که بر حکومت کورک بود آن را طاقت ماندن در کورک نماند از عبور
کنل به طیوار رفت زن و بچه اش را گرفته بسر پرنک پاین در حبس کردند دران زمان راجه کوتله
انگاری و نیز راجه مدعی مالور را با عتماد تمام نزد خود طلبیده گفت که جد بزرگوار شما و نیز
مقهور یکی از سرکردگان ما را در مقام تومر قتل کرده اند در عوض آن سر خود را بدهند و یا فرزندی
از آن بسر نهند دران حالت نیز راجه مذکور را اجابت کردند مبلغ نقد چهار هزار روپیه در حوض بها دادند بعد
شمای مردمان همراه خود را در انجا گذاشته و تبدیل لباس کرده معه چهار آدم از انجا برآمده بسمت ضلع مرتهه
روبگریز نهاد قضا را در مقام هری پور علاقه داران نواب موصوف راجه مذکور را گرفته بسر پرنک پاین
روانه نمودند و نواب موصوف ایشان را در زندان فرستاده زن و بچه ایشان را بکشتند و نسل
آن و اولاد بتدریج محل سورملی در سال چهار پنجم مطابق سنه یک هزار و یک صد و هشتاد و نه
هجری از دنیا مدعی مذکور منقطع گردید پس ازان نواب موصوف [illegible]

الکشن

دستخط بدست مهاراجه میدهد اگر در کردن دستخط تامل شود باز رفتن طرف کورکه دشواری نماید غرض
ناکپیا مذکور تمراه خود برد طرح ملاقات را دستوری داد و بعد ملاقات راجه کوته انگاری نوشته مذکور را
بدست مهاراجه سپرد او گفت که بریم نوشته دستخط خود کرده به بهند تا رفع عداوت قدیم شود والا
قصاص از شما خواهم گرفت و مهاراجه مغرور دل خود دریافته قرار دادند که درین وقت مصلحت الست موجب
گفته راجه کوته انگاری دستخط کرده داده بهر نوع از دست ایشان خلاص یافته از بنجا بملک خود باید رفت
بعد ازان هرچیکه صورت بندد بعمل باید آورد چنانچه بران نوشته مذکور دستخط کرده دادند و راجه کوته انگا
نوشته مذکور را بدست ناکپیا مذبور داده گفت که حقیقت نوشته مذکور را کما حقه پیش مهاراجه معروض
کن چنانچه ناکپیا مذکور کیفیت نوشته صدر بین تفصیل ظاهر کرد و [illegible] ویزپ و دیگر بستگان
کورکه سابق و میر درم راجه و رماه پشه کیلک سیجهر انجکه نوشته داده اند حقیقت ان انیست که سابق از بزرگا
انجانب یکی از بزرگان شمار اکشته اند و در عیوض رفع گناه آن ملک گلکت بهت نار و امتی نار و
ویری نار ملک نار از نام بهت برمالو یکوته داده اند و نیز بر زمین تو مرکه بزرگوار شما را قتل کرده اند
و بر همون زمین جای وسیع برای بستن حصار خواهم داد هرچیکه عداوت از شما بود از امروز رفع کردید
اینده با یکدیگر غیر از دوستی جدای راه خلی نخواهد بود غرض مهاراجه مغربان نوشته راجه کوته انگاری
که از دست ناکپیا مذکور نویسانیده داشته بود دستخط معمولی و مهر خود برضا مندی نکرده حرفی بطور
نشان نموده بهر صورت از دست آنان نهاد خلاصی یافته آمدند ولی ملک کورکه خود بجای کرچی داخل شدند
و بسبب قلت قوت چندین کس نزد انمحل جمع شده فرزند برادر کلان بهوله موضع کرچی مذکور گذاشته
و باقی چندین کس نزد از انجا برآورده و سر رود و بر بلی گذاشته می ماندند و بعد انقضای یازده
روز راجه کوته انگاری با جمعیت سه صد جوانان نامبر بالای کهاست انبوه ملک کورکه برآمده
در مری نار علاقه گلکت نار مقام و نزدیک مهاراجه مغربین کیفیت اطلاع یافته کریت مورنا زایین نزدا

اجیاد و تبدیر و نابول کا این ہر دو کوہ کہای خبر خواہ اہل ریت مورہ را ہمراہ گرفتہ بر رود و بر پای شریف
آوردند و نیز چندین جمعیت از کریت نارد قریب بالصد جوان بالات حرب ہمراہ کوہ کہای مذکور داده
و خود بدولت بہمون جمعیت بجای مری نارد کہ راجہ کوتہ انگاری کافر ولایت او بود تشریف فرمودہ براجہ کوتہ
انگاری پیغام پرسیدند کہ غیر از اطلاع اینجانب با جمعیت سرحد خود را تجاوز نکرده بالای کہات اندرون
ملک کورک آمدن موجب چیست و راجہ کوتہ انگاری جواب داد کہ بزرگان شما یکی از بزرگان اینجانب را
کشتہ بودند و در بہای خونش چندین ملک کہ شما داده اند از برای بندوبست آن آمده ام و مہاراجہ مہر
جواب دادند کہ سابق ازین در مقام بنیاد و برادران اینجانب را کہ شما کشتہ بودند در بہای خونش
چہ داده اند در رفع عداوت آن چہ بیان کرده اند و راجہ کوتہ انگاری پیغام گفت و قتیکہ شما در مقام
بالی آمده بودند در رفع فساد بزرگان مالردم و شما نیز ہمون وقت ہر چیکہ عداوت در خاطر خود داشتہ
بودند دفع کردن آن اولا و الیب بود الحال باز پرسیدن آن سودی ندارد و مہاراجہ مفرجواب دادند
کہ بیش از صد سال بزرگ شما در جنگ کشتہ گردیدہ تا این زمان از راجہ ہای سلف اینجانب قصاص آن
نگرفتہ و قتیکہ اینجانب باعتماد شما خود را برای ملاقات رسانیده بودیم بہای خون خواستیم و بجز تمام
دستخط بروستہ تیوض غیر مقرر از دست اینجانب کنانیدن این چہ آئین مردمی بود و راجہ کوتہ انگاری
گفت کہ تا این مدت زمانہ فرصت دست ندارد و قتیکہ فرصت یافتم دفع فساد را منظور داشتم و مہاراجہ
مفرجواب دادند مقدمہ کہ بیش از صد سال رو داده بود از شما در خاطر داشتہ بودند اگر در ان
وقت اینجانب کہ در دست شما گرفتار آمده بودیم چیزی از راستی و درستی کہ بر صدر مذکور
شده ست بشرح داده می بلاک خواہند کرد مصلحت انست کہ ملک ایشان را گذاشتہ ہر کجا کہ داخل
ملک خود شویم باز پرسش و جواب با جوانب آن خواہم داد ہمچنین تصور بیدا بازده روز تامل کردیم
الحال شما کہ اندرون ملک اینجانب آمده اند ہر چیکہ قصاص اینجانب بذمہ بحال شماست تا فیصلہ

را دستگیر نموده تا سرحد رسید مذکور را چلونه انتظار نیابت سرحد گذاشته داخل ملک خود
و مردمان مذکور ... ده کیفیت روداد بحضور مهاراجه معروض ... نامبرده اسیر شده را
... مذکور و مهاراجه مغز نامبرده را همراه گرفته از مرغزار موضع کرچ که اصل محل خاص در انجا بود مذکور رسید
قریب داشت تشریف آوردند و دستعیوض که را چه ... داده بود ... محل همون موضع کرچی
داخل صندوق ... داشتند و بخود زیبا انجا سکونت فرمود ... مذکور را همراه گرفته بر رود بریلی
کنار ... اهل محل در انجا بودند تشریف آورده محل خاص معه صبه راج اماجی را از انجا
برآورده بتاریخ سیزدهم ماه مذکور در موضع ایوک بار دل متعلقه باری نالک نار داخل شده و خانه کیت ولی
ست کنانیده ... نمک حرام ناکپیا مذکور را زنجیر در پا کرده بزندان فرستاده و خود
بدولت ده روز در انجا مقام فرموده با تفاق ... کورکهای فراهم شدگان مسلمان جانب سلطان
شیخ سید مغل پتهان را که بر مزار جد اهل کورک در انت جا کبیر میداشتند از تنبیه واقعی آنها برآوردن
و رعایای اسیر ملک ادهونی را رهای بخشیدن مشغول شده و اهل کورک را که در پناه جنگل می ماندند انها را
... فرار جد و کشت انها برانها بحال فرمودند غله و ... وغیره سرانجام در هر خانه مسلمان که
... وارث همون خانه را نامیدند قدغنی اجمالا بر ... منتشره صورت اسایش پذیرفت بعد ازان
مهاراجه مغز در پناه کوه تشدر شکر اندرون سر ... اقامت ورزیده واز بسکی کهات تا
بنیار که مقابل سرحد میسور واقع است می رفتند و در شب با ملک میسور تاخته غله و غیره اجناس بغنیمت
گرفته مردمان فراهم شده گان را داده و در روز روشن با مسلمان جانب سلطان موصوف
در ... پیوسته و آنها را از ملک کورک بدر کرده اوقات گذاری بودند و مسلمانان مذکور حقیقت رود
حضور ... سلطان موصوف نهج ... نمودند و سلطان موصوف بعد ظهور این واقعه غلام علی
بخشی گذاشته ... یخان و دلیر دل خان با جمعیت شایسته سوار و پیدل روانه طرف ملک کورک

جان کشوری و سر زاری از فراسیس همراه آنها سر برهنه و مردمان کورک با غنیمت فراوان سامان
و سر انجام آنها مشغول شدند و دیگر نزدیکی بنی خیبان و غیره فرصت یافته از راه جنگل فرار نموده
داخل لشکر فاضل خان و غیره گردیده همه سامان و سر انجام که از لشکر بدست آمده بود هر سر انجام
سپرده بودند داده تا کهات آنها را از قید خلاصی داده از راه بانی پلی روانه کردند دوازدهم
بارات و کولی و تلفک که قابل داخل کردنی سرکار بود گرفته و باقی سر انجام را بمردمان کورک تقسیم
نمودند و مردم رستگان به لکرکوت بانی پلی رفته حقیقت سرکندشت خود سردار نامی نامرعی ملک نایک
که در انجا تهانه داشت ظاهر کردند و نایک مذکور همچو دانستی این واقعه ناگزیر بارات و کولی و غیره اسباب
همان جا گذاشته بهراس تمام شب معه جمعیت خود بسمت پربا پتن گریز کرد و سلطان موصوف بعد
وقوع این شکست فوج فراوان بصد شتاب در خود پیچیده هرمان الدین سپه سالار خسروپوره خود را بنا بر ریت میدان
رسید بهر چهار قلعه مرکره و خوشحال نگر و لکرکوت و پپ نار و لکرکوت بهک میدان با جمعیت گران روانه طرف
ملک کورک کردند و سپه سالار مزبور معه فوج خود نزد قلعه خوشحال نگر عرف مل سوکا فرود آمده آنچه سامان
رسد به قلعه آنجا رسیده بود رسیده باقی سامان رسد هر سه قلعه مع فوج بطرف قلعه مرکر
میرفت و راجه صفدر در اثنای راه از جمعیت خود بجهک در پیوستند چون در لشکر سپه سالار مذکور تفرقه
افتاد در میان رسد هر سه قلعه نیامد بهونجا گذاشته باقی نصف رسد منضبط تمام همراه گرفته به قلعه مرکره
رسانیده و رسد هر دو لکرکوت مذکور که در اثنای راه گذاشته بودند متصرف مردمان کورک در آمد من بعد سپه سالار
مذکور معه فوج مراجعت کرده بسر برنگ پتن رفت و حقیقت روداد ملک کورک پیش سلطان موصوف مفصل عرض
نمود و سلطان موصوف بسپه سالار مذکور گفت که در نیولا راجه کوته الکاری بطرف ملک رام راجه گریز نموده اند
در همه ملک ملیبار نایب شرارت اشتعال یافته است نباید اطمینان الخ هم خود بدولت [illegible] فوج از راه کنل کجل

انجا را معه سامان انها الملک کورک بیرون کردند و خود بیرونه ماکره مصروف کرده اتوات و تقشف
وغیره انجا را بطرف مالک نامبرده فرموده مویشی وغیره اجناس بر مردمان کوکه تقسیم نمودند
و لکرکوت مذکور را آتش داده و قلعه دار لکرکوت مذکور بسر برنگ بتنا[illegible] برهان الدین سپه سالار
خسرو پوره سلطان موصوف حاضر خدمت [illegible] مذکور برین حقیقت اگاه کرده با سرداران
سید حمید سپه دار و حضرت خان غوری سپه دار و اکبر منوری سپه دار و حافظ مرتضی سپه دار معه جمعیت
انبوه معه سامان رسد برد و قلعه برآمده سید حمید سپه دار را معه جمعیت از سمت ارکل کور بطرف
برونار و شیخ عنصر سپه دار را معه جمعیت از راه بابی یلی اندرون ملک کورک روانه کرده و خود با جمعیت
کثیر با سامان رسد از راه کشمیر بموضع امتی نار فرود آمد و شیخ عنصر سپه دار بکام باری مقام
رسیده و سید حمید بر مقام برونار رخت اقامت درانداخت و مهاراجه مغربین کیفیت اطلاع یافته
چندین جمعیت کورک نار را بر مقابله سید حمید بطرف برونار روانه نمودند و خود بدولت معه جمعیت بمقابله
سپه سالار مذکور میرفتند و در اثناء راه بر فوج شیخ عنصر که بجای کام باری مقام ورزیده بود تا خته بجنگ
در اویختند قریب پانصد جوان انها بقتل رسیدند و زخمی شدند و شیخ عنصر را تاب مقابله نیاورده باقی
جمعیت خود داخل لشکر برهان الدین مذکور که متصل بود گردیده روز دوم سپه سالار مذکور معه جمعیت
و سامان رسد از راه کرت نار بطرف بهاک منڈل میرفت و هم در اثناء راه چندین مردمان
انها بخرابی درآمدند عرض برهان الدین مذکور در میدان نورم باری متعلقه مالک نار فرود آمد و مهاراجه
مغربی تر در راه بهاک منڈل جای قلب ناموزی بود مردمان کورکهای جنگ آزما را در انجا گماشتند
و روز دویم بوقت صبح برهان الدین مذکور بجای ناموزی رسید کورکهای انجا که پیشتر در انجا رفته
بودند بجنگ در اویخت بسبب تنگی جای و کثرت اشجار بر لشکر انها زخم خرابی در رسید و برداشتن تمامی
سرانجام رسد را نتوانستند چندین اسباب رسد در انجا گذاشته بوقت مغرب داخل قلعه بهاک منڈل